

روز بازار آرنولد توین بی

ترور روپر^۲ که در سال ۱۹۱۴ زاده شده است از نویسندگان نامی و از اجله مورخان و دانشمندان انگلستان و استاد تاریخ قرون معاصر در دانشگاه آکسفرد است و تخصص او در تاریخ دوره ملکه الیزابت اول می باشد. شهرت جهانی ترور روپر از هنگامی آغاز شد که کتاب «آخرین روزهای هیتلر»^۳ را منتشر کرد. این کتاب را هنگامی نوشت که جنگ جهانی دوم تازه به پایان برسیده بود و نام هیتلر و واقعه مرگ او ناپدید شدنش بر زبانها افتاده بود. مؤلف برای نوشتن این کتاب حکمی از مقامات دولت انگلستان دریافت کرد تا به عنوان افسر سازمان اطلاعات در محل حدوث واقعه حاضر شود و به تحقیق درباره این قضیه و فراهم آوردن مواد و مصالح کتاب خود پردازد. ترور روپر درین مأموریت توفیقی عظیم حاصل کرد و مانند بازپرسی کهنه کار توانست مدارک و اطلاعاتی بس گرانها به دست آورد و کتاب خود را به شیوه ای سخت دلپذیر و شیرین بنویسد. چنانکه شنیدم وی سال گذشته به طهران آمده و چند روزی درین شهر مانده و نطقی هم در شورای فرهنگی بریتانیا ایراد کرده است.

مقاله ای که اینک ترجمه آن به نظر خوانندگان گرامی می رسد یکی از مقالات بسیار مهمیست که ترور روپر در انتقاد از مهمترین آثار آرنولد توین بی مورخ معروف معاصر نوشته است. توین بی در ایران گمنام نیست، اخیراً نامش بر سر زبانها افتاده است. وی مؤلف کتاب مفصلی است «بنام تحقیق در تاریخ»^۴ که در ده جلد تألیف و شخص دیگری موسوم به سامرول^۵ آن را در دو جلد تلخیص کرده است و دوست من آقای سهیل آذری جزء اول آن را به فارسی ترجمه و توسط بنگاه نور جهان منتشر نموده است.

در اروپا و مخصوصاً امریکا برخی درباره اهمیت کتاب توین بی بیش از حد غلو کرده اند و ظاهراً این مبالغه گوئی به مطبوعات ما نیز سرایت کرده است. مقاله ذیل که برآستی شاهکار نویسندگی و بخصوص انتقاد ادبی است نشان می دهد که این ادعاها تا چه پایه درستست و ارزش واقعی «تحقیق در تاریخ» را چنانکه باید معلوم می کند. تأسف من اینست که به سبب مسافرتی که در پیش داشتم ترجمه این مقاله اندکی با شتاب صورت گرفت و حق مطلب را چنانکه دلخواه من بود نتوانستم ادا کنم و همین سبب از خوانندگان گرامی پوزش می خواهم.

کتاب مقدس آرنولد توین بی - که ده مجلد کتاب «تحقیق در تاریخ» او را می توان چنین نام نهاد - در نظر مورخان قدر و منزلتی نیافته است. من نیز با آنان همداستانم

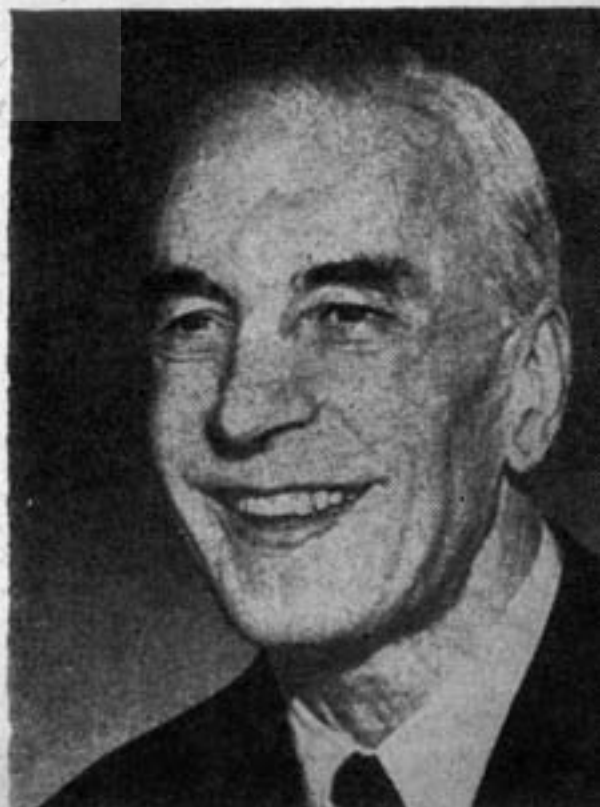
و می گویم که مطالب کتاب او خالی از حقیقت و غیر منطقی و از تراوشات فکری متحجرست. اما درین مقاله قصد ندارم درستی‌ها یا نادرستی‌ها و منطقی بودن یا نبودن سخنان و ارزیابی علمی کار او را مورد بحث قرار دهم و تنها مقصود من آنست که اهمیت این کتاب را به عنوان یک مدرک معاصر مورد نقد قرار دهم. زیرا راست یادروغ و به جا یا نا به جا و به حقیقت یا مجاز کتاب او نظر بسیاری را به خود معطوف داشته است. با آنکه هر فصل آن را صاحب نظران ذی فن هدف تیر انتقادهای شدید و به جا قرار داده‌اند و با آنکه این کتاب به شیوه‌ای نوشته شده است که نوشته‌های هیتلر و روزنبرگ^۱ در قبال آن از نظر روشنی و سادگی حکم نوشته‌های کیبون^۲ را دارد، بسیاری از مردم بی‌خبر و غیر متخصص مخصوصاً در آمریکا آن را با عبارات «شاهکار جاودانی» و «بزرگترین شاهکار معاصر» و «پر ارج‌ترین اثر تاریخی همه اعصار و قرون» ستوده‌اند. میزان فروش آن بعد از روسکی از هر کالای دیگری بیشتر بوده است. کامیابی بزرگی که نصیب این اثر شده مؤلف آن را به اقطار جهان و به دور کره کشانده است و از چین گرفته تا پرو سخنرانیهای بسیاری ایراد کرده است و در همه جا تاج کلهای بسیاری بر سرش گذاشته‌اند. قطعاً این واقعه عجیب به توجیهی نیازمندست و فقط کافی نیست که بگوئیم این کتاب از نظر عقل و منطق غلطست بلکه باید بررسی کرد چرا این چنین غلطی تا این حد محبوبیت یافته و به اصطلاح زمانه مد شده است. مفهوم پیام توینبی را در اوضاع و احوال دوران ما چگونه می‌توان تعبیر کرد؟ برای آنکه به این پرسش پاسخ دهیم، باید به پیام او از نظری غیر از نظر غالب ناقدان آثار وی بنگریم. بیشتر آنان اساساً به راستی یا نادرستی مطالب تاریخی کتابهای وی توجه داشته‌اند و صحت دلایل او را مورد نقد قرار داده‌اند. اما من با مفهوم و جان کلام او کار دارم. می‌خواهیم بدانیم (به درست یا نادرست) توینبی چه آینده‌ای را در برابر نظر دارد و ما را برای ایفای چه نقش در تاریخ آینده دعوت می‌کند؟

برای دریافتن پیام توینبی باید به‌مخاطر آوریم که آن را در چه اوضاع و احوال و

توین بی

صحنه‌ای بیان کرده و در آن هنگام چه حوادثی در جهان در جریان بوده است زیرا که کتاب مقدس توینبی ناگهان و بی مقدمه به وجود نیامده است و این کتاب مقدس نیز به دو عهد تقسیم می‌شود که فاصله زمانی تدوین آنها پانزده سال است و در طی این مدت بود که جنگ جهانی دوم

- ۱- Rosenberg معماری بود از اهالی لیتوانی که پس از انقلاب روسیه از مسکو به برلن گریخت و اصول فلسفه حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان را طراحی کرد آثار او با جملات و لغات بسیار دشوار و مبهم انباشته است.
- ۲- Edward Gibbon (۱۷۳۷ - ۱۷۹۴) از مورخان نامدار انگلیسی و مؤلف کتاب «تنزل و انحطاط امپراتوری روم» می‌باشد که سبک انشای او بسیار فصیح و روشن است.



۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ روی داد. عهد عتیق کتاب توین بی که شش جلدست از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۹ منتشر شد و عهد جدید که عبارتست از جلد هفتم تا دهم در ۱۹۴۵ انتشار یافت. عهد جدید منتهی به يك جلد خواندنی می شود که نوری قوی بر مقصود و شخصیت مؤلف این اثر می افکند و این مجلد به مثابه کتاب مکاشفه یسوحنا است. اگر بخواهیم پیام توین بی را خوب درک کنیم، باید کتاب مقدس او را بهمان ترتیبی که نوشته شده است بررسی نمائیم یعنی از سفر پیدایش شروع و به مکاشفه ختم کنیم.



پیام توین بی بطور کلی در عهد عتیق ساده و تا آنجا که انتظار می رود واضحست. سفر پیدایش او داستان سقوط تمدنهاست. همه تمدنها به نظر او قابل مقایسه اند و همه از مراحل مشابهی می گذرند و همه طبق يك قانون کلی دوران شکفتن و پژمردن دارند و این مقیاس زمانی مشتمل بر مراحل نمو و رشد و تغییر و تحول و سرانجام مرگ است که برای همه یکسان وجود دارد. ممکنست کیفیت فنای تمدنها متفاوت باشد. بعضی تمدنها آنگاه می میرند و فرصت طی دوران حیات کامل و حتی طول عمر متوسط به آنها داده نمی شود. برخی هم کوبی را کد می مانند، اما در واقع اینها مردماند و آنچه بنظر زنده می رسد فسیلی است که از زمان حیات آنها باقی مانده است زیرا که از مرگ گریزی نیست. هر کاری را پایانی است و تمدن غربی ما نیز که زمانی بکهنه تاز عرصه کیتی بود و جاودانی بنظر می رسید مانند تمدنهای دیگرست و فرقی میان آنها نیست. حقیقت آنکه باید به زودی بمیرد و عمرش بسرسد و آیا به تشخیص این پزشک حاذق تاریخ هم اکنون آثار و علائمی از سالخوردگی نمایان ساخته است؟ آیا این تمدن چهارصد سال پیش به اوج ترقی خودش نرسیده بود؟ آیا چهارصد سال همان عمری نیست که به گمان توین بی ریاضیات عرفانی تاریخ برای همه تمدنها قائل شده و آن را حد اکثر عمر هر تمدنی دانسته است؟ آیا این چهارصد سال که «دوران پرشور و شر» نام گذاری شده است مقدمه مرگ تمدن کنونی ما نیست؟ آیا از هم اکنون آثار انحطاط و زوال در تمدن غربی ما به چشم نمی خورد؟ یقین است که پایان تمدن ما فرا رسیده است.

پیام توین بی بطور کلی از این قرارست که گفتیم. این پیام از جبر تاریخ حکایت می کند اما يك خاصیت دیگر هم دارد و آن اینست که تا حدودی آمیخته به ابهام و تاریکی است. زیرا با آنکه توین بی ادعا می کند که در تجزیه و تحلیل تمدنها بیطرفانه قضاوت کرده است و قضاوت او پایه علمی دارد باز تحلیل های او تابع تمایل خاصی است. توین بی با آنکه با معارف یونانی تربیت شده و از نیرو باید مردی منطقی بار آمده باشد، فکر او اصولاً غیر عقلانی و محدودست. هر چه با آزادی فکر بشر سروکار داشته باشد و با روح انسان دوستی مربوط گردد تنفر او را برمی انگیزد. این محدودیت فکری کراراً منطبق او را خدشه دار کرده است. اصطلاحاتی که بقصد بیان مطالب «علمی» بکار برده است و باید بیطرفانه بکار رفته باشد مانند «زوال» و «انحطاط» در اثر وی دارای معنی پند آمیزی است و به زور و به عمد در مورد مراحل از تاریخ بکار رفته است که توین بی آنها را نمی پسندد، یعنی دوران

۱ - کتاب مقدس مسیحیان مشتمل است بر دو کتاب یکی عهد عتیق که بمعنی پیامی است که انبیای بنی اسرائیل با خدا بستند و یکی عهد جدید که پیامی است نو که مسیح با خدا بست. اولین قسمت از کتاب عهد عتیق سفر پیدایش نام دارد و آخرین قسمت عهد جدید کتاب مکاشفه یوحنا رسول است که از آباء کلیسا بود و بسبب پراهمام و رمز نوشته شده و بعضی امور را نیز پیش بینی کرده است.

رشد و نمو آزادی فکر یا اصالت عقل (راسیونالیزم) . لذا در سفر پیدایش اوسقوط تمدن ما از زمانی آغاز می شود که پدران ما طعم میوه درخت معرفت را چشیدند و خواستند مانند خدایان نیک را از بد تمیز دهند . به نظر توین بی « رنسانس » آغاز زوال اجتناب ناپذیر جهان غرب بود و پس از آن هر یک از تجلیات عقل آدمی گامی بود که در سراسیب زوال و انحطاط غرب برداشته می شد . درخشانترین قرون تاریخ اروپا یعنی قرون رفر ماسیون (نهضت اصلاح کلیسا) و ظهور فلسفه جدید قرن هفده و آغاز دوره تنویر افکار و شکست تدریجی بیماری و قحطی بنظر او از ظلمانی ترین دورانهاست . عصر تنویر افکار در اروپا که قرن هیجدهم باشد آن دوران بی همتایی که افکار آزادی خواهی در آن به اوج کمال می رسد، آن عهدی که در آن باخ مونتسارت و کییون و ولتر یا به عرصه وجود می گذارند به عقیده توین بی تنها « دوران گرمی بازار افکار ناچیز و بی ارزش » است که از نظر جبر تاریخ فترتی بود که منتهی به تجزیه و انقراض اروپا می شد و فاصله کوتاهی بود میان « نخستین و دومین حمله بیماری مهلك » جهان غرب . در ضمن مطالعه کتاب او بر ما روشن می شود که این حمله بیماری مهلك حتی پیش ازین فترت اخیر کشنده بود . مرگ اروپا پیش از به وجود آمدن انقلاب صنعتی و کمونیسیم و بمب هیدروژنی یعنی دوران رنسانس همچون لعنت و نفرین خدا مقدر شده بود . در دوران رنسانس بود که از هم پاشیدگی و ویریشانی اروپا ریشه گرفت و حکم اعدام او تصویب شد و اینک پس از چهارصد سال نوبت اجرای آن فرا رسیده است .

آیا تمام روزنه های امید مسدود شده است ؟ آیا هیچ وسیله ای از محکومیت ما جلوگیری نمی کند ؟ توین بی می گوید خیر ، ابدا ایدا . تنها راه گریز ازین مرگ محتوم آنست که راهی به بهشت معصومیت قرون وسطی بیاییم و بدان زمان که به حکم تقدیر از آن دور شده ایم رجعت کنیم . چون رنسانس و نهضت اصلاح کلیسا با باز کردن چشم و گوش ما را به سراسیب چهارصد ساله ناپودی کشیده است پس بهترست که بماورای این حوادث مهلك چهارصد ساله باز گردیم و وجود و نتایج آنها را منکر شویم و تصور کنیم که این وقایع هرگز روی نداده است . بهترست اعتراف کنیم که درین دوران چهارصد ساله گناه ورزیده ایم و بیضه مذهب کاتولیک که ضامن وحدت ما بود و در درون آن خوشبخت و بی گناه در عالم بی خبری خفته بودیم شکسته ایم و به مقدسات اولیای که ما را در درون بیضه مذهب کاتولیک محفوظ می داشت برای راه یافتن به هوای آزاد و روز روشن اهانت کرده ایم . حالا که به بیرون گام نهاده ایم علم لدنی توین بی نبی به ما می گوید که روز روشن جهان فریبنده و این هوای آزاد سردست پس بهترست با ایمان کامل تکه های متلاشی شده و پراکنده پوست این بیضه را بهم پیوند دهیم و وصله کنیم و بار دیگر به درون گرم و تاریک آن پناه بریم . شاید آن مرغ کهنسال یعنی روم و دستگاه واتیکان که پس ازین عصیان طولانی مابه کنجی خزیده است و تا حدی عمداً ازین بیضه پرهیز می کند بار دیگر بر سر لطف آید و بر روی این مولود سر کش عاصی که اینک توبه کرده است بنشیند . درین صورت ما قوانین آهنین و محتوم تاریخ را تغییر نداده ایم بلکه با این روش از سرنوشت محتوم گریخته ایم . اکنون که از تقدیر گزیری نیست دست کم توبه کنیم .

این بود خلاصه پیام توینبی در عهد عتیق کتاب مقدسش . شاید بی فایده نباشد که اصل و نسب این پیام و میزان سازگاری آنرا با اوضاع و احوال کنونی مورد بررسی قرار دهیم . زیرا هیچ چیز تازه ای در آن نیست بجز نظام مهیبی که همه عالم را در بر

می‌گیرد. «تنزل و انحطاط غرب ۱» دست کم واقعیتی آشکارست اما تا حدودی معین که توین بی به آن توجهی نمی‌کند. توضیح آنکه پیشرفتهای علم و به وجود آمدن تشکیلات صنعتی در نواحی پهناور دور دست جهان با کشیدن راه آهن و بکار افتادن ماشین و هواپیما ممالک بسیار نیرومندی مانند روسیه و کشورهای متحد آمریکا را به وجود آورده و قدرت این کشورها موجب شده است که کشورهای کوچک دریا نورد اروپا که زمانی نیروی عظیم بنظر می‌آمدند ناتوان و خرد جلوه کنند. با بکار افتادن و بهره‌برداری معادن وسیع و پر سود سیبری و آمریکا دو کشور به وجود آمد که ترقی آنها - و نه انحطاط اروپا - باعث شده است که کشورهای اروپایی کوچک جلوه کنند. پس این از دست رفتن تعادل سیاست مربوط به کم شدن چیزی از کفهای و اضافه شدن بر کفه دیگر است بلکه نتیجه سنگین شدن بسیار و سریع یکی از دو کفه‌هاست و گرنه این عدم توازن مرهون گذشت زمان و «سالخوردگی» تمدن و بافاد تدریجی حاصل از رنسانس نیست. این حقیقتی بود که جغرافی دانان جهان مانند سرهال فوردر مکنندر^۲ پیش از توین بی کشف کرده بودند منتهی توین بی این امور را از علل واقعی آنها مجزا کرد و آنها را معلول مراحل از نظام آفرینشی فرض کرد که بدان عقیده پیدا کرده بود. این مراحل مورد اعتقاد توین بی را چون بررسی کنیم ما را به مراحل دیگری رهنمون می‌شود.

اصولاً این سلسله از واقعیات منبعث از اندیشه متفکران آنهاست. نظریه سرنوشت قطعی و محتوم تاریخ و جبر تاریخ و اینکه سرحد مراحل تاریخی را تشنجات و انقلابات و بحرانها تشکیل می‌دهد فرضیه است آلمانی. مبتکر این فکر هگل و پس از ومار کس و نیچه بودند و در قرن بیستم وقتی بحرانهای بزرگ با شدت بسیار در آلمان آشکار شد این عقیده با شدت و ضعف مورد قبول مکاتب‌های سیاسی و فلسفی آن سامان واقع شد. زیرا که پس از شکست آلمانها در جنگ اول جهانی و در دوران ناتوانی و فرسودگی و پس از آن جنگ که هنوز خاطره امپراتوری قدیم آلمان در اذهان زنده بود و با وجود مسایل اجتماعی هولناکی که آلمانها با آن روبرو شده بودند برای آنان بسیار سهل و طبیعی بود که این افکار بومی سرزمین خود را با یقین کامل بپذیرند و آنها را بحرانهای جهانی تصور کنند. این بود که مارکسیست‌ها که از «سرمایه داری غرب» تنفر داشتند با شادی و شغف فوق العاده اعلام کردند که یکی از ادوار تاریخ پایان یافته و مغرب زمین با فرهنگ خاص خویش منهدم شده است و باید با قبول تسلط خارجی تغییر حال دهد. این حمله از ناحیه تیرویی غیر غربی که اصول یکی از افکار آلمانی یعنی مارکسیسم را پذیرفته است باید سرچشمه گیرد و این منشأ روسیه شوروی است. این پیام اطمینان بخشی بود زیرا کمونیستهای روسیه امیدوار بودند که وارث تمدن غرب و همچنین فرمانروایان دوران جدید تاریخ باشند. از جانب دیگر درس خوانده‌های محافظه کار آلمانی که بر اساس همین اندیشه فلسفه می‌یافتند عین این نتایج را پذیرفتند منتهی با تأسف و اندوه. اسوالد اشپنگلر با ضجه و ناله و بهم ساییدن دندان اعلام کرد که اینک پایان کار غرب فرا رسیده است و «تمدنها» همه مشابه وفانی هستند و اکنون زمان نابودی و پیریشانی تمدن ما فرا رسیده است.

۱ - اشاره به کتابیست که اسوالد اشپنگلر Oswald Spengler در ۱۹۲۰ تحت همین عنوان

منتشر کرد. وی درین کتاب نابودی تمدن غرب و غلبه نژاد زرد را پیش بینی کرده است.

در همین هنگام توینبی سر رسید و چون مورخی غیر حرفه‌ای و به اصطلاح «آما تور» بود با اندکی تردید و بزدلی زیر علم مورخان حرفه‌ای آلمان رفت و همان نظریه کلی اشننگلر را تکرار کرد. توینبی محافظه‌کار نیز مانند هر یک از محققان ادوار باستانی دوران گذشته را دوست می‌داشت. لذا با حسرت و اندوه پاشیدگی و نابودی نظام باستانی را پیش بینی کرد. از طرف دیگر او که دشمن اصلاحات و مخالف پیشرفت فکر بود بر اثر نفرتی که از نیروی عقل و منطق بشری دارد از مترادف کردن تنزل و انحطاط غرب با رشد و عز عقل و منطق و بیداری فرهنگ شادی دشمنانه‌ای ابراز کرد. این مترادف نمودن رشد عقل و منطق با تنزل و انحطاط تمدن سخنی تازه نبود و پیش از توینبی نویسنده‌گان مرتجعی مانند بلاک^۱ و چستر تون^۲ و هالم^۳ شیفته این طرز فکر شده بودند در ضمن باید دانست که این مطلب با نظریه کلی توینبی بی‌نا سازگاریست زیرا توینبی برای رشد و نابودی هر تمدن دوران معین و محدودی را تعیین کرده است پس قطع نظر از مسأله بیداری افکار و رشد و نمو عقل و منطق، زوال تمدنها از نظر او معلول گذشت زمان و سالخوردگی است، با وجود این توینبی احساس ضعف و سروری می‌کند و «راسیونالیزم» را مترادف با «انحطاط» می‌داند و در حالی که دستهای خود را از ضعف بهم می‌ساید روبه تمدنی که در نظر او در حال احتضار است کرده پیامبر آسا می‌گوید: «تویری و یک پایت لب گور است و بی شک مرگت نزدیک است»؛ و نیز می‌گوید: «تو گناه کرده‌ای زیرا بشعور و عقل تکیه دادی و گناهانت ترا به نابودی کشاند. تو شایسته مردنی، همین و بس! پس توبه کن»

بنابراین عهد عتیق توینبی هم مثل نبوت اشننگلر در جهت مخالف افکار تندروان و رادیکالهای آلمانی سیر می‌کند و با شک او ناله زار تو میدانه کهنه پرستان و محافظه‌کاران شکست خورده است. تندروان می‌گویند و فریاد بر می‌آورند که «نظام کهنه‌راه زوال می‌پیماید و محکوم به نابودی است، پس بکوشیم تا پایه‌ی سربزه‌کار آرایکسر کشیم تا حکومت طبقه جدید آغاز شود». همیشه این ندای انقلابیون تندرو بوده است. ندای آنا بابتیستهای^۴ قرن شانزدهم شهر مونستر و یوریتانهای^۵ انگلیسی قرن هفدهم نیز پیرو همین افکار بوده اند اما همچنان که آنا بابتیستها و یوریتانها نیز در بافته بودند اجتماع بسیار سخت جان تر از آنست که انقلابیون تصور کرده‌اند. در آن هنگام که تندروان فریاد بر می‌دارند که «ظفر بی شک از آن ماست» محافظه‌کاران حسابگر واقع بین مشت برد هان آنان می‌گویند. فقط محافظه‌کاران بسیار ناتوان هستند که سخنان حریف را حقیقت می‌پندارند و به دوره می‌افتند و سخن از وداع باز پسین می‌گویند و به اصطلاح نماز وحشت می‌خوانند.



بهمین علل عهد عتیق توینبی را در انگلستان بسیار جدی نگرفتند و کسی از آن نترسید. اما در آلمان چنین نظرانی خریدار داشت و رواج یافت زیرا به راستی در آلمان

۱ - Belloc نویسنده و شاعر و مخصوصاً مورخ و سیاستمدار معاصر انگلیسی.

۲ - Chesterton (۱۸۷۴ - ۱۹۳۶) نویسنده و متفکر انگلیسی و دوست بلاک.

۳ - T. E. Hulme

۴ - anabaptists فرقه‌ای از مصلحان کلیسا که روش تعمید کلیسای روم را نمی‌پسندیدند و مخالف بعضی اصول مذهب کاتولیک بودند.

۵ - یوریتانها درجه‌ی اصلاح کلیسا بسیار تندرو و ضد کاتولیک و ضد پاپ بودند و این مخالفت خود را تا پای ضدیت با اصول سلطنت هم کشاندند.

فصل تازه‌ای از حیات اجتماعی آغاز شده بود : مار کیستها ثابت کرده بودند که نمی‌توانند خوابهای طلایی خود را جامه عمل بپوشند و حکومت آلمان را سرنگون سازند با این همه يك حزب تندرو وضد غربی دیگر شعارها و تبلیغات مار کیستها را دزدیده و به سرعت هم موفق شده بود که از فرضیه « زوال غرب » بهره گیرد . آدولف هیتلر هم مثل اسپنگلر و توینبی طلبه تاریخ بود . این نیز مانند آن دو تاریخ قرون و اعصار گذشته را به روی هم انباشت و حقایق استخراج کرد که با نظام هولناک حکومت او بهتر سازگار باشد . حقایقی که جغرافیون استخراج کرده بودند با گفته‌های فلاسفه در ذهن او بهم آمیخت و ناگهان بی‌برد که خود قبله گاه اعصار و قرونست و مسیح و نجات دهنده‌ایست که طومار قرون گذشته را باید در نوردد و عصر نویی را بنیان نهد . او هم می‌گفت که کار غرب تمام است اما آلمان هنوز به آن مرحله نرسیده است و دست کم اگر غرب را رها و همبستگی خود را با آن قطع کند منقرض نخواهد شد و بایرون کشیدن آلمان از آغوش این تمدن مشرف به موت به آن جان تازه‌ای خواهد بخشید . بابر گرداندن آن به عالم وحوش و جهل و بی‌خبری آغاز تاریخ به کالبد این بیمار محتضر یعنی آلمان دم مسیحا خواهد دمید . از دست روسیه مار کیست پیشوایی دوران « راسیونالیزم » جدید و غیر غربی وضد سرمایه داری را می‌گیرد و يك امپراتوری تازه بر روی ویرانه‌های تمدن غرب بنامی کند ، برای خراب کردن روحیه کسانی که هدف تیر حمله او بودند همه اطمینان می‌داد که قانون آهنین و « جبر تاریخ » به صرفه و صلاح او در کارست و چون با این شیوه بر شماره ترسوها به منتهی درجه امکان افزود ، نیرو های خود را بسیج کرد و در ۱۹۳۹ ضربه را بر یسکر غرب نواخت .

هنگامی که لشکرهای آلمانی سرزمینهای اروپا را با گامهای سنگین خود می‌گرفتند و آزادی‌های مردم را پامال ستم می‌کردند ، بسیاری گمان بردند که پیش‌گویی‌های اندوهبار و وحشت اثر توینبی به حقیقت می‌پیوندد ، آیا این امور در متون مقدس توینبی پیش‌بینی شده بود ؟ حال که شکست مقدر است آیا بهترینست بابکار بردن عقل و منطقی آن را از سهل‌ترین راه پذیره شویم و بی‌درنگ تسلیم دشمن گردیم ؟ پس در همه جای اروپا گروهی از مردان پیدا شدند که نازی نبودند و هواخواه آن هم نبودند و از وضعی که گریبانگیر اروپا شده بود دل خوشی نداشتند و به عبارت دیگر محافظه کار بودند اما فرارسیدن « نظام جدید » هیتلر را امری اجتناب ناپذیر تصور می‌کردند . آنان می‌گفتند حال که کار غرب به پایان رسیده است چرا نباید به خاطر حفظ اجزایی از تمدن غرب که نگهداری آنها ارزنده است تسلیم نشویم ؟

همه آزادیها را می‌توان برای نجات وضع طبقاتی موجود و به خاطر کلیسافدا کرد ، این گروه فریاد بر می‌آوردند که ما گناه کرده‌ایم و از میوه‌ای خورده‌ایم که از خوردن آن منع شده بودیم پس بهترست توبه کنیم و از صحنه تاریخ به کنار رویم و آینده را به عصر درخشان نازی بسپاریم . بکوشیم که در آینده نیکو باشیم و جهان را به زیر کها و گذاریم و دیگر کرد تفکر و تعقل نکردیم و تنها دعا کنیم . علمدار این شیوه تفکر و قدیس مورد احترام پیروان این اندیشه در اروپا مارشال پتن بود . او مرجع تقلید همه کسانی بود که اراده‌شان مقهور ادعاهای مسیح‌آسای هیتلر و نبوت توینبی شده بود ، زیرا توینبی نه از روی علم و عمد بلکه ندانسته و نفهمیده تا آنجا که نفوذ کلام داشت برای هیتلر متفقی فکری و برای اصحاب پتن درس‌اسر اروپای غیر نازی پیغمبری حقیقی شده بود .

از این که گفتم توین بی « ندانسته » متفق فکری هیتلر و پیغمبر اصحاب یقین شده بود از آن روست که به حکم عدل و انصاف در صورت شکست اروپا صرفه‌ای از این کار نمی‌برد. اوهیج اهدیتی نمی‌داد به این که چه کسی اروپا را ویران کند. نفع اوفقط درین بود که اروپا ویران شود و نبوت او به نبوت برسد. هرگز از غیب نگفته بود که ویران کننده اروپا چه کسی خواهد بود و قطعاً هرگز پیش‌بینی نکرده بود که اروپا به دست هیتلر ویران خواهد شد. در ۱۹۳۶ که با هیتلر مصاحبه مفصلی کرد گفت « یقین دارم که هیتلر از روی صدق و صفا خواهان صلح اروپاست. » حتی در ۱۹۳۹ از تهدید اروپا توسط آلمان نازی یا آگاه نبود یا به آن اهمیتی نمی‌داد. زیرا تمدنها بنظر او در اثر گذشت زمان و فرسودگی به‌زوال می‌گرایند نه از حمله و ضربه خارجی. یادست کم باید گفت ضربه خارج بهانه‌ایست برای نابودی آنها و علت اساسی نیست. حتی سرخ‌پوستان قبیله اینکا ۱ واقعاً به دست اسپانیاییها نابود نشدند، بلکه انقراض آنان بواسطه آن بود که تمدن این قوم مقارن فرارسیدن اسپانیاییها دوران عمر خود را طی کرده بود. آن امری که بظاهر چیزی را به نابودی می‌کشد، نابود کننده واقعی نیست، تنها نمود و بهانه‌ایست برای بروز پوسیدگی و فرسودگی درونی آن چیز و لاغیر. با وجود اینها هیتلر در ۱۹۴۰ نشان داد که تا حدودی نیروی آن را دارد که علت ظاهری نابودی اروپا شود این بود اساس اعتقاد یقین. اگر غرب واقعاً آن چنان فرسوده و پوسیده بود که می‌بایست به علت فرسودگی طبیعی نابود شود، پس انتظار این که با همان ضربات اول کار اروپا یکسره شود انتظاری موجه و معقول بود. اما مشاهده آنکه اروپا در زیر لطمات و ضربات شدید مقاومت کرد و با وجود جبر تاریخ و بلاغت و سخنوری هیتلر جان سالم بدر برد و نه تنها جان سالم بدر برد بلکه فاتح هم شد و به حیات خود ادامه داد. مطلقاً برای آنان اسباب دل‌تنگی ورنجش خاطر شد.

اما حالا که توین بی برخلاف انتظارش با ادامه حیات تمدنی که نابودی آن را با اطمینان کامل اعلام کرده بود، مواجه شده است چه عکس العملی باید نشان دهد؟ آیا باید بر نظرات گذشته خود خط بطلان بکشد و تغییر عقیده دهد؟ چنین انتظاری از پیغمبر توقعی است بی‌جا. به حکم منطق منتهای توقعی که از چنین شخصی می‌توان داشت آنست که اندکی تجدید نظر و جرح و تعدیل در گفته‌های خود به عمل آورد. اتفاقاً همین کار را هم کرد. در ۱۹۵۴ پس از پانزده سال خاموشی عهد جدیدش را منتشر ساخت و در آن چیزی که گفت این نبود که گویا اشتباهی یا سهوی بر قلم او رفته باشد. زیرا که وی هرگز طاقت چنین اعترافی را ندارد. بلکه عقاید خود را اندکی بسط داد. وی می‌نویسد که در پانزده سال گذشته « در جهان درون من تغییراتی حادث شد که به مقیاس بسیار کوچک حیات فردی برای من دارای اهمیت بسیارست » در قبال تغییرات وسیعی که جنگ بزرگ ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ در جهان بیرون او به وجود آورده است فقط او تغییرات درون خود را ذکر می‌کند.

حال ببینیم این تغییرات چه بوده است؟ گوشه‌ای از آن را بایان ناقص مباحثه‌ای که در حضور جمعی در سال ۱۹۴۸ با سرسخت ترین ناقدان آثارش یعنی پرفسور کیل ۲ مورخ هلندی به عمل آورده است آشکار می‌سازد. درین مذاکرات کیل توین بی را بر اساس مطالب مندرج

۱ - Inca قبیله‌ای از سرخ‌پوستان پرو که در اوایل کشف آن سرزمین در قرن شانزدهم مورد حمله اسپانیاییها قرار گرفتند و چون بواسطه نداشتن سلاح آتشین از اسپانیاییها ناتوان تر بودند، همگی نابود شدند. ۲ - Geyl

در عهد عتیقش مردی جبری دانسته است. اما تعجب می کنید وقتی می بینید که توین بی با کمال شدت و تنفر ازین اتهام تبری می جوید و آنرا انکار می کند. توینبی درین مباحثه اعلام کرد که « با اعلام خطر مهیبی که در جبر نهفته در اثر اشننگلر ملاحظه می کنم، همیشه مراقب هستم که آینده بشریت را بضرر قاطع پیش بینی نکنم و آنرا در معرض بحث و انتقاد قرار دهم » کیل تلاش بی ثمری می کند تا به توینبی بفهماند که در کتاب او پیش بینی آینده وجود دارد و از فحوای کلام او پیدا است که آینده بشریت تعیین و پیش بینی شده است و به او خاطر نشان می کند که در واقع « در باره آینده در یک جای کتاب خودتان می بینیم که چیزی نمانده است که به قول خودتان « زایچه تمدن ما را » از روی سر نوشت تمدنهای دیگر معلوم کنید و کرارا اظهار نظر کرده اید که ما اکنون به مرحله انقراض و انحلال رسیده ایم و این امر را در کتاب خود با استادی برای ما مجسم ساخته اید و جریان این واقعه را به معصیت عظیمی که در پی داریم منتهی کرده اید ». اما توینبی بی هیچ دلیل و بینهای از قبول این تجزیه تحلیل حریف طرفه می رود و شانه خالی می کند. تمام دلایل توینبی ما را به همان نتیجه ای می رساند که کیل رسیده است اما اولی ناگهان از بیان نتیجه و ایراد حکم قطعی سر باز می زند. توینبی هیچ علتی برای این طفره رفتن خود به دست نمی دهد و نتیجه ای را که بالمآل حاصل همه صغری و کبری های قضایای مندرج در کتاب اوست (و « قوانینی » که به دست می دهد ناچار باید منطبق با همان نتیجه باشد) نمی پذیرد. تنها چیزی که درین مصاحبه دست آور است اینست که با آنکه قوانینی بیان کرده است که به حکم آنها تمدنهای دیگر راه زوال پیموده اند، و با آنکه تمدن ما هم تابع همان قوانین است و اینک به آن مرحله ناپودی رسیده است، با وجود همه اینها از آینده کسی آگاهی ندارد و شاید مانعی روی نماید و از ناپودی و مرگ حتمی تمدن ما مانع شود. ما می پرسیم چه مانعی؟ اما او هیچ پاسخی به ما نمی دهد. تنها چیزی که کرارا گوشه زد می کند آنست که وی جبری نیست و نیز می گوید که « تصور می کنم که فتاوت نهائی عقاید من باید با خود من باشد » به این سخن او پاسخ می دهیم « درست است اما نه در مورد عقلایی بودن و منطقی بودن آنها ».

روزبازار توینبی و مطالعات غربی

حالا ببینیم راه فراری که توینبی در ۱۹۴۸ برای گریختن ازین اتهامات و ضمناً حفظ شیوه جبری اش تعبیه کرد کدامست؟ به عهد جدید کتاب مقدس او توجه کنیم. در سال ۱۹۴۸ این عهد جدید را در پرتو آن تغییرات درونی که بی شک نتیجه جنگ جهانی دوم است، در اندیشه پرورش می داد و طراحی می کرد و حاصل این تغییرات شش سال بعد یعنی در ۱۹۵۴ بصورت مجلدات ۷ - ۱۰ « تحقیقی در تاریخ » ظاهر شد. این مجلدات بهراستی مطالب مهمی بر پیام عهد عتیق او می افزاید. این بار پیام او حاکی از یأس نیست. بلکه پرست از نوعی امید.

توینبی در عهد جدید تا آنجا که می توان درک کرد آمیدی برای بقای تمدن غرب نمی بیند. درین مورد پیام او تغییری نکرده است و همانست که بود. حتی حوادث ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ نیز نتوانسته است بر اشتیاق او به ناپودی « غرب » فایق آید، بلکه گاهی ازین که حوادث این دوران با نظرات او سازش ندارد و پیش بینی های او را تأیید نمی کند خشمگین است. گوئی او در پاسخ و ندای ما که ایراد می گیریم و می گوئیم پس چرا غرب در قبال نیروی شگرف و ضربات کاری هیتلر متلاشی نشد می گوید که نه دیده هیتلر در خور آن نبود که بتواند چنین کاری را کفایت کند. فقط در برابر ضعف ناشی از صلح طلبی و آرامش خواهی

منحط غرب بود که نیروی هیتلر عظیم و هیولا جلوه می کرد .
 هیتلر آلمان را به صورت یک نیروی نظامی مطلق در نیاورده بود . هیتلر فقط آلمانیها را
 « با تشویق و فریب و شلاق » به مرحله ای رسانده بود که « یک درجه از همسایه هایش در
 سلحشوری عقب باشد » بنظر توینبی جنگ ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ جنگ واقعی نبود . مگر از
 جداول تاریخی او بر نمی آید که جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ آخرین جنگ بزرگی بود که توانست اروپا
 را ناتوان سازد ؟ پس بنظر او جنگ هیتلر « جنگی کوچک » بود که درخور توجه علمای
 تاریخ نیست و بهمین جهت هم نتوانست تعادل تاریخی اروپا را بهم بزند . عاقبت اگر
 هیتلر ناتوان باشکست خود پیش بینی های استاد راتحقق نبخشید و نتوانست بر ویرانه های اروپا
 علم فرمانروایی بر افرازد نباید آن را معلول مقاومت و سخت جانی اروپای ناتوان بدانیم ،
 بلکه باید یقین کنیم که هیتلر ناتوان بود و مخصوصاً ناتوان تر از آن بود که تهدیدش در
 خور اروپا بشمار رود . این نجات اروپا نتیجه « یک سلسله از تصادفات مساعد » بود و بسا
 اروپا بخت یاری کرد و از هیچ مورخی نباید انتظار داشت که چنین تصادفات مساعدی
 را پیش بینی کند . به این طریق توینبی پس از دست بسر کردن مدعیان با آسایش خیال
 می گوید که قطعاً نظیر این چنین دورانی باردیگر روی نخواهد نمود . بدین گونه توینبی
 جنگ هیتلر را که در ۱۹۳۹ پیش بینی نکرده بود به عنوان یک « جنگ درجه دوم » قلمداد
 می کند و می گوید که این جنگ آنچنان نیرویی نداشت که بتواند اروپا را نابود سازد .
 لذا اصل نظریه او مبنی برین که غرب مستعد زوال است باطل نمی شود . او به ما اطمینان می دهد
 که نمی توان تصور کرد که از مهاجم بعدی اروپا نیز « مجموعه ای از اشتباهات تصادفی »
 نظیر آنچه موجب نابودی و شکست هیتلر شد سر بزنند . پس باید به قیمت که شده است
 ایمان خویش را نسبت به انجیل توینبی حفظ کنیم و بدانیم که قطعاً ما باید شکست بخوریم و
 مغلوب شویم .

حال می پرسید در عهد جدید هم که توینبی همان مطالب عهد عتیق را تکرار کرده
 است مطلب تازمائی نمی توان یافت ؟ پس آن مطالبی که در ضمن مصاحبه با پرفسور گیل در
 ۱۹۴۸ کرار آ گفته و بدان وسیله راه فراری برای خود بافته بود در کجای عهد جدید آمده است ؟
 پاسخ این پرسش آنست که پیش بینی حاکی از خوش بینی توینبی در عهد جدید آن نیست
 که تمدن غرب می تواند نجات یابد . بلکه چیزی است همتر از نجات تمدنی فرسوده و ویران
 و شکست خورده . در فاصله سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ توینبی برای نابودی تمدن غرب ندبه
 می کرد زیرا می پنداشت که در ضمن فنای عوامل نامطلوب یعنی امور معقول و منطقی سایر
 عوامل مطلوب این تمدن یعنی عناصر نامعقول و خالی از منطق نیز پیریشان و نابود خواهد
 شد و خلاصه خشک و تر خواهد سوخت . لذا امید داشت که با تضعیف عمده جنبه های عقلی
 و تقویت جنبه های نامعقول این تمدن بتوان تمدن غرب را حفظ کرد . اما در « عهد جدید »
 امکان منطقی چنین امیدی را تخطئه می کند و آن را پوچ می پندارد . اکنون دیگر بکلی
 درقبال شیوه جبری فلسفه خویش تسلیم محض شده است و این تسلیم شدن را با رضا و
 رغبت پذیرفته است زیرا در عوض توانسته است کشف جدیدی به فرضیات خود بیفزاید
 و این کشف که از نظر او بسیار مهمست حقیقتی است که خاطر او را تسلی می دهد .
 حقیقتی که توینبی در سالهای جنگ هیتلری یعنی سالهای بین تدوین عهد عتیق و عهد
 جدید کشف کرده بسیار ساده است ، و آن اینکه تمدن های بشری یکپارچه و مانند موجود
 زنده ای هستند که اگر اعضاء و جوارح آن را از هم جدا کنیم نمی تواند به حیات خود ادامه دهد .

اجزای هر تمدنی قابلیت انفصال و ادامه حیات دارد. آنگاه می پرسد حال که چنین است چرا عناصر مهم را از غیر مهم و خوب را از بد جدا نکنیم و باین عمل آنچه بی مصرفست یعنی عوامل نامطلوب را به دست سرنوشت محتوم نسپریم؟ چرا نباید تمدن ما هر چه زودتر به دست سرنوشت قطعی خود سپرده نشود تا با خود همه فضولات و مفاسد خاص خود را که زاده عقل و شعور آدمیست ببرد مشروط بر آنکه قسمت های ارزنده تمدن که عبارت باشد از ایمان بصورت پیش از دوران نهضت اصلاح کلیسا و «رنسانس» باقی بماند و به شکل اجزاء عناصر زنده برای تشکیل آن «کشور جهانی» که به عقیده توین بی چون مدینه فاضله افلاطون است حفظ شود؟ یقین است که پیشنهاد اخیر توین بی خیلی منطقی تر و مطلوب تر و بنظر عده ای دلپذیرتر از نتایج عهد عتیق اوست که حاکی از روح بدبینی و نومیدی و شکست می باشد. پس دیگر هیچ چاره ای نمی توان جست. نجات ما در پناه بردن به درون زهدان کلیسا نیست بلکه در حرکت به پیش است و گام برداشتن در راهی که سرنوشت معین کرده و این راهیست که چندان عواقب مهلك و تباه کننده ای در پی ندارد.

تمدن ما برآستی ناپود خواهد شد اما اصولاً تمدن چیست؟ تمدنهای زعم توین بی «جز در مواردی که به رشد و پیشرفت مذهب یاری کرده اند، نسبت به وظیفه ای که تاریخ به عهد آنان گذاشته بود خیانت ورزیده اند». لذا چه اهمیتی دارد که بدانیم بشریت و تمدن غرب چه زمان و به دست چه کس ناپود می شود و چه بآنگاه از اینکه عدالت غربی مایه تمسخر گردد و چراغ هنر و ادبیات غربی خاموش شود و آزادیهای غرب از میان برود؟ دین ما یا بهتر بگویم يك رشته از آن زیرا که گویی توین بی هنوز هم با مذهب پرستان ضدیت و دشمنی دارد - بجای می ماند و همین ما را بس. این دین به صورت واحد مجزی باقی نمی ماند بلکه ضمیمه دینی عالم گیر می گردد که در آینده مذهب رسمی «دولت جهانی» خواهد شد.

چنین است نظریه جدید و کریز گاه تازه ای که توین بی تمهید کرده است. البته این نظریه کاملاً نو و بدیع نیست زیرا این نیز تکرار سخنان گذشته اوست و همانست که در مجلد فلسفی او وجود داشته است؛ پس این نظر تازه او هم مبتنی بر مطالب تاریخی مندرج در «عهد عتیق» اوست که آن نیز مبتنی است بر نظرانی که از تاریخ تمدن یونان و روم گرفته است. زیرا که توین بی با آنکه می گوید فرضیه خود را بر اساس مطالعه تمدن های مختلف گذاشته است، در حقیقت آنچنان که ناقدان آثار او غالباً خاطر نشان می کنند فقط تمدن یونان و روم را مورد مطالعه قرار داده است و به عقیده او همه تمدن های دیگر جهان را می توان در چهار چوبه آن قرار داد و با آن سازگار کرد. پس زوال غرب باید مثل تنزل و انحطاط یونان و روم باشد و این کلیسای جدیدی توین بی، نبی آنست باید الزاماً شبیه به کلیسای مسیح در صدر مسیحیت و دوران آغاز ظهور باشد. عقربه زمان بار دیگر پس از گردش کامل به دور صفحه ساعت تاریخ بهمان نقطه دو هزار سال پیش رسیده است. آینده بار دیگر در آینه گذشته آشکار می شود و چهره می نماید. آخر مگر تمدن باستانی بت پرستان یونان که تابع قوانین توین بی است ناپود و متلاشی نشد؟ آیا ممالک و شهرهای مختلف یونان و روم بکلی از صفحه جهان پاک نشدند؟ آیا خاطر شاعران و فیلسوفان آن کشورها خوشبختانه از اذهان محو نگشت و با آتش مقدس تعصب دینی در قرون وسطی تظهير نشد و تا زمانی که رنسانس فاسد پیش آمد و تمدن آنها را زنده کرد، دچار مرگ و نیستی نبود؟ آیا قسمتهای اصلی و اساسی آن تمدن یعنی

نکات مرموز و عرفانی و مومیایی کردن و مرده پرستی و مراسم و آداب پوچ و ذبیح و قربانی کردن برای ایزیس^۱ و آدونیس^۲ و میترا^۳ همچنان در قرون وسطی بجای نماند و در دین جدید یعنی مسیحیت حفظ نشد؟ تونبی می گوید تمدن غرب به سرعت روبه گسیختگی و پاشیدگی می رود. ما همه باید مغلوب شویم و نابود کردیم و در تمدن دیگری جذب شویم. وضع سیاسی ما و آزادیهای ما و فرهنگ ما متلاشی خواهد شد. اما چه عیب دارد؟ زیرا معتقدات ما که تنها میراث ارزنده ماست حفظ خواهد گردید و اجزا و عناصر آن را برای ساختن دین جدید ترشی می اندازیم تا يك دین « هفت جوش » و به قول یکی از نقادان تونبی « مخلوطی از مریم عذرا و ایزیس و سن میشل و میترا و پطرس رسول و سن اگوستین و مولانا جلال الدین » باقی بماند. بهما اطمینان داده می شود که « دین جهانی جدید » که باید با کامیابی کامل عالمگیری کند و جانشین همه منطقیها و عقل و شعور گذشته بشریت و مراحل مهم تظاهر آن مانند رنسانس و نهضت اصلاح کلیسا و فلسفه جدید قرن ۱۷ و نهضت تنویر افکار قرن ۱۸ شود همین است.

اما این دین عالمگیر تازه چگونه رواج می گیرد؟ آیا فاتحان جهان و ویران کنندگان عالم غرب خودشان آنرا رواج می دهند؟ بی شك چنین امری ممکن نیست. امپراتوری روم بدعت گذار مسیحیت نبود، فقط اوضاع و احوال خاصی رابه وجود آورد و در نتیجه جهان آن روز مستعد رواج مسیحیت شد. مسیحیت بکلی جدا از قیل و قال امپراتوری آغاز شد و ریشه گرفت و در زمان معینی که جامعه یونان و روم از هم می پاشید مسیحیت در گوشه ای از جهان پدیدار شد. مسیح کوش شنوندگان خود را با پیامی آشنا کرد که سرانجام حکم تغییر ناپذیر سفر پیدایش^۴ را دگرگون ساخت و به آدمیانی که مقهور و محکوم مرگ و فنای تن بودند امیدی روحانی و تازه بخشید. شاگردان مسیح بعدها به دور این پیام حلقه زدند و متحد شدند و پیرویه ها یعنی اساطیر گوناگونی از دینهای باستان بر آن بستند. حتی امروز نیز هر دین جدید نیازمند مسیحیهای جدیدست که نسبت به مسیحیهای روزگار گذشته امتیازاتی داشته باشد. چون مسیحیهای روزگار کهن ناشیانه عمل کرد. او پیامی داد و رفت و شاگردانش به کندی دنبال کار او را گرفتند و مسیحیت در طی قرون و اعصار طولانی خود بخود و با پیروی از قوانین عینی تضح یافت. اما مسیح نو خطاهای مسیح کهنه را تکرار نخواهد کرد. چون این مسیحا قانونهای بخصوص تاریخ را می داند و خود او در ترویج آن مستقیماً دخالت می کند و آنرا به حال خود نمی گذارد که خود بخود پیشروی کند و مثل گیاه خود رو تابع تغییرات و عوامل مساعد و نامساعد طبیعت باشد. پس سرعت رواج آن بسیار بیشتر خواهد بود. این مسیحا از ابتدا می داند که شکل کامل و دقیق دین جدید چگونه باید باشد. وی کار اعصار و قرون را کوتاه تر می کند و دین هفت جوش و « مخلوط مریم عذرا و ایزیس » را از همان آغاز کار ساخته و پرداخته تحویل جهانیان می دهد.

۱ - Isis از الهه های اساطیر مصری که خدای باروری و تکثیر نفوس است.

۲ - Adonis نام صیاد است در اساطیر یونانی که عاشق و محبوب آفرودیت بود.

۳ - میترا (مهر) خدای آفتاب است که ایرانیان روزگار باستان بدان معتقد بودند و مهرپرستی یا میترائیسم از ایران به روم رفت و در روزگار باستان در آن دیار رواجی عظیم یافت.

۴ - کنایه از گناهی است که آدم در خوردن میوه درخت مرتکب شد و خدا حکم لعن او را صادر کرد و گفت همواره با گناه خواهد زیست و مرگ او را دربر خواهد گرفت.

مسیحای تازه کیست؟ چیزی که مرا سخت دچار شکفتی می کند آنست که در میان اینهمه ناقدان آثار توینبی (تا آنجا که من اطلاع دارم) کسی پیدا نشده که به این پرسش پاسخ داده باشد. در صورتی که پاسخ این سؤال آشکارا در متون توینبی به چشم می خورد. درست است که مسیحای واقعی صریحاً نام برده نشده است، اما به کرات و به ایهام و کنایه در پایان اثر ده جلدی وی به او اشاره شده است و بتدریج هر چه آن را ورق می زنیم به شخصیت او بهتر پی می بریم تا آنجا که هیچ ابهامی و پرده ای در میان نمی ماند. در مجلد دهم «تحقیقی در تاریخ» در آخرین قسمت کتاب مقدس او که به مثابه کتاب مکاشفه است پرده از اسرار برداشته می شود و مسیح را که جلوه گری می کند می توان دید. او خود توینبی است.



می دانم که این سخن بنظر گروهی بسیار مبالغه آمیز و دور از حقیقت جلوه می کند. آنان می گویند توینبی شخصاً مردیست میانهر و فروتن و دادن چنین نسبتی به او کفر محض است. اما من نمی خواهم باو نسبتی بدهم که با آثار انتشار یافته او مغایر و بیگانه باشد و می گویم تا از مطالب مندرج در آثارش نتیجه ای را که به آن رسیده ام آشکار و ثابت کنم. ابتدا باید بگویم که «فروتنی» تصنیف توینبی در من تأثیری ندارد. این که وی غالباً این فضیلت را ستوده است کاملاً حقیقت دارد. وی می گوید که «فروتنی روحانی» یکی از علایم آشکار هر مورخ بزرگست و خویشتن را می ستاید که از «بلای خودخواهی» که دامنگیر مورخان دیگرست و آنها را از نیروی دربینی محروم ساخته است، برکنارست. بازمی گوید: «این فروتنی توبه کارانه از نخستین و مهمترین فضایل فرد مسیحی است» همین فضیلت است که او را در کار فوق بشری اش مجهز ساخته و طبع او را در نوشتن آثارش رهبری کرده است. زیرا «بزرگترین مفسده ای که در ضمن کتاب نویسی مانند همه کوششهای دیگر بشری بروز می کند همانا خودپسندوست که آدمی را به سوی فریب و گمراهی رهنمون می شود. هر گاه نویسنده ای اجازه دهد که غرور و خودبینی درو چنان نیرو گیرد که چشم جانش بسته شود و نخواهد هیچ تغییری در نوشته های خود بدهد و در عوض بگوید که آنچه نوشته ام وحی منزل است خویشتن را محکوم کرده است». اینها همه سخنان اوست.

اما وقتی کمی بیشتر دقیق می شویم و به ژرفنای آثار توینبی می نگریم، هیچ اثری از این «فروتنی» رباکارانه نمی یابیم. مثلاً گوی توینبی حاضر شده است که در برابر همه انتقادهای متین و استوار، یک کلمه از آنچه نوشته است تغییر دهد؟ برخی انتقادهای محکم و متین از دلایل و حجتهای مندرج در مجلدات اول کتاب او به عمل آمد اما آیا توینبی هیچ اندک توجهی به این انتقادهای کرد؟ با کمترین تجدید نظری در آن دلایل یا نتایج حاصل از آنها به عمل آورد؟ تنها پاسخی که به این انتقادهای داده است آنست که در مجلدات بعدی اثرش فصلی پر از نامزها به مورخان معاصر کور باطن که بنده ایمان غلطاند و بیهوده به ریزه کاریهای فن خود دلشادند و دچار «کوردلی» و «گناه» گشته و توانسته اند اعتبار و ارزش تاریخی کار او را درک کنند، افزوده است. برای پی بردن به این که وی از «آفت خودخواهی» برکنارست سودمندست که به آخرین مجلد کتاب وی توجه کنیم. وقتی در فهرست آخر آن دقیق می شویم می بینیم که تحت عنوان کلی «تاریخ» که موضوع همه کتابست فقط پنج ستون (به عرض یک اینچ) مشتمل بر مطالب و موضوعات تاریخی است در صورتی که تحت عنوان «توینبی - آرنولد جوزف» دوازده ستون یک اینچی مطلب

درج شده است. علاوه برین دوازده نام دیگر که همه متعلق به افراد خاندان توییبی است و همه اعتبار و اهمیت و شایستگی و برآزندگی آنان از جهت بستگی و خویشاوندی است که با استاد علامه دارند مشاهده می شود. ستون «قدرانی ها و سپاسگزارها» سی صفحه از کتاب را اشغال کرده است و در آن نه تنها از خبر گزارانی که اخباری به او رسانده اند و مصححان چاپخانه و ناشران خیرخواه فهرست مفصلی آورده شده است، بلکه از همه آنانکه از ابتدای تاریخ هر یک به فراخور قدرت و استطاعت خود یاری و خدمتی به تکوین این نمره آفرینش و مقصود غائی قرون و اعصار یعنی فکر توییبی سهمی داشته اند یاد شده است. نام اخیلوس^۱ و پیندار^۲ و ارسطو در آن صفحات آمده است و از کتاب مقدس و سن آگوستن و فرا انجلیکو^۳ نام برده شده است و از «جلال خدا» من جمیع جهات و به مدینه کریمه «یورک»^۴ زادگاه مؤلف و ویلیام توییبی عموی مؤلف سپاسگزاری شده است. مؤلف از افلاطون هم تشکر کرده است زیرا به زعم او «چون در سیرفکری خویشتن را در حد اعلای محیط عقل یافتیم، مرا بی درنگ یاری کرد و تصور مرا بر بالهای اساطیر به عالم فوق عقل برد.» از ویلیام وایکهام^۵ که کالج وینچستر^۶ را با دوراندیشی بسیار بنیاد نهاده تشکر کرده است زیرا «این مؤسسه را در ۵۰۷ سال پیش از آن که من دانشجوی آن شوم، بنا نهاد.» آشکارست که با این مقدمات توییبی که مؤلف این کتابست خود را کمتر از اثرش نمی بیند و همانگونه که این اثر به گمان او از عجایب عالم است خود نیز اعجوبه های به شمار می رود، ابرو باد و مدبر خورشید و فلک همه نالیده و رنج برده اند تا او را به جهان هستی آورند و سرانجام کالج وینچستر با پرورش او توانست مقصود نهائی خود را بر آورد زیرا که نادره دور زمان توانست آخرین حجابی که عقل بشر را در میان گرفته بود بر درد.

پس تصور می کنم حق نداریم فروتنی را که برای توییبی امریست تصنعی و او غالباً می گوشت که به خود ببندد به او نسبت دهیم. مگر آنکه بگوییم دست کم فروتنی او امریست نسبی - یعنی آنکه بزرگی و عظمت او چنان آشکار و برجسته و فوق بشری است که اکثر علی رؤس الاشهاد خودستائی کند باز از مرز فروتنی بیرون نرفته است. و اما در باب آنکه می گوید فروتنی از فضایل ضروری هر مورخ باشد ناچاریم باید بگوییم که در گفتن این نکته به خود نظر نداشته بلکه روی کلام او به ناقدان آثار بوده است. و ه گه گرانانند کی بیشتر به حیلۀ فروتنی آراسته بودند چقدر کارها مطلوب تر بود!؟ درین صورت آنان کرد انتقاد از کسی که ظلمت جهل را از شب تاریک تاریخ زدوده است نمی گشتند.

باین جهت من هیچ بعید نمی دانم که توییبی خویشتن را مسیحا گرفته باشد. در حقیقت هم اگر قسمت شرح حال مؤلف را که به قلم خود اوست و قدری مفصلست، بخوانیم نمی توانیم از دریافتن این معنی یعنی خودپسندی غافل بمانیم و آن را ندیده انگاریم و متوجه می شویم که برخلاف مسیحا های گذشته که در باقی گذاشتن شرح احوال خویش برای پیروان

۱ - Eschyle - نمایش نویس یونانی که در قرن پنجم پیش از میلاد می زیست.

۲ - Pindare - شاعر غزلسرای یونانی که در قرن ششم پیش از میلاد می زیست.

۳ - Fra Angelico نقاش ایتالیایی از فرقه دومینیکن که تصاویر مذهبی می پرداخت و از ۱۳۸۷ تا ۱۴۵۵ زیست.

۴ - York از شهرهای انگلستان.

۵ - William of Wykeham - ۶ Winchester

آینده خود متأسفانه غفلت و مسامحه ورزیدمانند توین بی از روی وسواس منتهای کوشش را بکار بردماست تادریں باب چیزی را برای پیروان آینده خود نگفته نگذارد. چون دریافته است که تاریخ چنان که او نشان می دهد تکرار می شود و طعم تجارب و شخصیت های مشابه خود را چشیده است سعی کرده است که تمام وقایع گذشته زندگانی خود را باقید زمان و مکان بهرشته تحریر درآورد تا درآینده مسایل مهم زندگی او منشاء اختلاف نظر و جنگ و انشعاب نشود. در گوشه ای از « عهد جدید » استاد علامه فهرست معتبری از همه آموز زندگی خود به دست داده است. از قبیل نامه های فرودستی که آمدن او را از پیش آگهی داده اند « و خانواده مقدس ۱ » یعنی خانواده توین بی از پدر و مادر و برادران و یگانه خواهر و ذکر دوران کودکی و سبکسریهای جوانی و سفرهای « بشارتی » و معجزات خویش و به پیش و پس نگریستن یعنی بخاطر آوردن جاهایی که رفته است و اشیایی که بالمس و مس تبرک کرده است همه را ذکر کرده است. چه برای آیندگان این امور حاوی نهایت اهمیت بوده است!



ممکنست این مطالب بنظر خواننده شوخی و مزاح برسد. اما یقین داشته باشید که چنین قصدی در میان نیست. خودستایی مفرط توین بی توأم با مخالفتی که با اصلاحات و تنویر افکار دارد به راستی حس رمیدگی درمن ایجاد کرده است. اما بهتر است اندکی تحمل کنیم و عنان هیجان را از دست ندعیم. شاید بهتر باشد که مسایل را تجزیه کنیم و حتی اگر لازم باشد تصنعاً این تجزیه را انجام دهیم. پس اجازه دهید تا بابالهای تصور يك یا چند قرن به جلو پرواز کنیم. فرض کنید که همه کارها بر وفق مراد توین بی کشته است. دوران اغتشاش و آشوب گذشته است و تمدن غرب که سالها راه زوال می پیمود و آفتاب عمرش به لب بام رسیده بود (شکر خدا را) اینک بکلی از میان رفته است و تمام اجزاء و عناصر خوب آن حفظ شده و برای این دولت جهانی ترشی انداخته شده است و اکنون يك آیین هفت جوش حکومت می کند. حال ازین دیدگاه به شخصیت توین بی می نگریم تا ببینیم که پیروانش او را از خلال مندرجات عهد جدیدش چگونه می شناسند.

اینک نیمروزست. سرود روحانی بنده تشبانی پایه گذار آیین جدید در همه کلیساهای آیین هفت جوش و در سراسر جهان طنین اندازست - مضمون سرود اینست که « ای مریم عذرا وای ایزیس وای سیبل ۲ وای عشتار ۳ وای کوانیین ۴ ما را در یابید. . . ». تاریخ انشای این سرود را می دانیم که چگونه شاگردان از استاد خواستند تا طرز دعا کردن با آنها بیاموزد و چگونه استاد « در لندن در ساعت شش و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر روز ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱ پس از آنکه یکبار دیگر درین بعد از ظهر به تابلوی فرا آنجلیکو پنام « دیدار سعادت » در حال تفکر نگاه کرد » این فرمول را به شاگردان خود آموخت (ج ۱۰، ص ۱۴۳). در حالی که صداهای نامفهوم و غیر ارادی از حلقوم یکی از مؤمنان بیرون می آید چشمانش به رسو نگراست. شاید در این لحظه دیدگان او روی پنجره ای که باشیبه های الوان تزیین شده است و آفتاب عالمتاب از آن به داخل نفوذ می کند متوقف شود. این شیبه ها چه نقشی را نشان می دهند؟ البته این نقش بستگی دارد به محل کلیسا. در شهر

۱ - خانواده مقدس از لحاظ مسیحیان خانواده عیسی مسیح است. ۲ - Cybele الهه یونانی زن کروئوس و مادر زئوس خدای خدایان المپ. ۳ - Ishtar عشتار باعشتاروت نام الهه های معبود مردم بابل و آشور و تیتییه قدیم بود. ۴ - Kwannon کوانون نام الهه های رحم در مذهب بودا است و در سراسر ژاپون مورد پرستش زنان می باشد.

ابرسوک ۱ در ولایت ویلز مثلاً نقش پنجره معجزه‌ای از استادشان می‌دهد که در دو سالگی با حس مفرط کنجکاو و بکار بستن حکمت عملی «تصمیم گرفت و تصمیم خود را به مرحله عمل گذاشت و به دریا زد تا ببیند چه خواهد شد» و دایهٔ مهربان وی نازانو در آب فرورفت و او را نجات داد و ازین عمل اجر اخروی و سعادت جاودانی یافت، زیرا نام او برای آیندگان ذخیره شد. اکنون کلیسای «ابرسوک» کلیسایی است توانگر زیرا گروه بسیاری برای زیارت و تمعید فرزندان خود در آبهای شفا بخش ساحل آن با اشتیاق فراوان بدان سو پرازیر می‌شوند. هنرمندی که این پنجره را زینت بخشیده است با نهایت مهارت نتیجهٔ اخلاقی و دینی واقعهٔ مزبور و معجزهٔ بزرگ استاد رامجسم ساخته است. زیرا این هنرمند از منبع سرشاری الهام گرفته است و آن نوشتهٔ استاد است که می‌گوید «شش سال بعد که (استاد) خود را در دریای فکر و اندیشهٔ تاریخ افکند و در آن غوطه خورد دیگر از آن دایهٔ مهربان خبری نبود که او را از غوطه خوردن نجات بخشد» (ج ۱۰ ص ۱۹).

آن مؤمن ازین جمله چنین نتیجه می‌گیرد به این فکر فرو می‌رود که «نوشته است شش سال بعد» پس استاد و منجی ما نخستین تصمیم خود را جهت غوطه خوردن در دریای بی‌کران اندیشه در هشت سالگی گرفت. کی و کجا و در حومهٔ کدام کلیسا یا زاویهٔ مقدس این حادثه رخ داد؟ در این مورد متأسفانه در کتاب توین بی هیچ اشاره‌ای یافته نمی‌شود و متن اندکی ابهام دارد و مفشوش است. زیرا منجی خودش (درج ۱۰ ص ۲۱۸) می‌گوید که در هفت سالگی در سفر پیدایش دربارهٔ نوح و سه پسرش مطالبی خوانده و از همان سنین کودکی مطالبی در خصوص تقسیم نفوس بشر به گروهها و تیرهها و مسایل تاریخی حاصل از آنها و این که گروهها چه نسبتی باهم دارند به فکر بلند و فکته سنج آورسیده است (درج ۱۰ ص ۲۳۵) می‌گوید هنوز هفت سال تمام از عمرش نگذشته بود که کتاب «بهشت گمشده ۴» را سه روزه بلع کرد و از خواندن آن «در عدالت خدا که دخالت شیطان را در امور جهان تحمل می‌کند شك در دلش راه یافت» باز می‌گوید که در سن هفت سالگی مادرش به او یک جلد کتاب «داستانهای واقعی از تاریخ اسکاتلند» هدیه کرد که اکنون در اطاق کار او واقع در خانهٔ شمارهٔ ۴۵ پمبروک اسکویپر لندن^۴ در قطعه‌ای که پشت‌شانهٔ اوست زینت بخش قفسه کتابهای او می‌باشد و همین الان که مشغول تحریر این سطور بود آن کتاب را از قفسه بیرون کشید (ج ۱۰ ص ۱۸).

بهرآستی که استاد با چه دور اندیشی نظریهٔ حال پیروان خود در قرون و اعصار آینده داشته است و بهمین سبب جای هر کتاب را در قفسه‌های کتابش ذکر کرده است! این جزئیات سودمند موجب می‌شود که ترتیب اصلی چیدن کتابهایش در قفسهٔ کتاب دقیقاً بر آیندگان روشن باشد. حتی به ترجمه‌ای که گیلبرت مری^۴ از کتابی کرده است، اشاره کرده و گفته است که آن را در یازدهم مه ۱۹۵۱ از قفسهٔ کتابش بیرون کشیده است (ج ۱ ص ۲۱۷).

۱ - Abersoch

۲ - بهشت گمشده اثر میلتن از متون (دشوار انگلیسی است).

۳ - Pembroke Square

۴ - Gilbert Murray یونان شناس انگلیسی که پارسال در گذشت و آثار بسیاری از

سخنوران یونانی را با انگلیسی ترجمه کرده است.

و نیز اشاره می کند که کتاب معسن ۱ را که عمه اش گرفت و توین بی ۴ در سپتامبر ۱۹۰۶ به او بخشیده است و او در ۱۹۰۷ ب. م. ۴ که (برابر باشد با سال ۱۸ ب. ت. ۴) خوانده است و در اینجا در ماه مه ۱۹۰۱ به روی میز تحریرم « قرار داشت (ج ۱۰ ص ۲۲۹) و چهار مجلد «داستان ملتها» باجا کتابی مخصوص آن هدیه مادر بزرگ توین بی خانم هریت توین بی ۴ (که اینک در شمار قدیسین قرار دارد) و «هرچهار مجلد آن بر روی میزمن در بیست و یکمین روز فوریه ۱۹۰۱» قرار دارد (ج ۱۰ ص ۲۱۹) و نقشه یونان که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۲ از آن استفاده کرده است هنوز در ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۲ «درهمین لحظه در کنار آرنج» او قرار گرفته و چهل و دو صفحه از نسخه خطی به خط استاد «که ضمن نوشتن این سطور از کشوی قفسه کتابی که مادرش به او داده است و در دفتر کار او در خانه شماره ۴۵ بمبروک اسکور کنزینگتون ۵ لندن واقعتاً بیرون کشید» (ج ۱۰ ص ۲۲) البته دفتر کار استاد دیگر در خانه بمبروک اسکور نیست و به شیوه خانه مریم عنزاد در بیت لحم که معجزه از آن سرزمین رخت بر گرفت و در شهر لورتو ۶ واقع در ایتالیا مسکن ساخت، اینک دست نخورده به موزه توین بی در کالیفرنیا منتقل شده است، فقط بدلی از آن را در کنزینگتون بجای گذاشته اند. اما باز لندن کاملاً از خاطرات استاد خالی نیست. مثلاً سه جلد آثار گروت ۷ را درباره افلاطون که استاد از قفسه کتاب باشگاه آتینیوم ۸ بیرون کشیده است. «هنوز در آن باشگاه درجا کتابی مکتوب به جواهر نگاهداری می شود و زایرین در ۲۳ آوریل هر سال (که به تقویم کلیسای مسیح برابرست با روز سن ژرژ) به یاد کار آن روز فراموش نشدنی که در کتاب ذکر شده است و در آن روز استاد آن را مس و تبرک کرد (ج ۱۰ ص ۲۰) زیارتش می کنند»

۵۵۵

ضمناً در کلیسای دیگر جهان به مؤمنان دیگر نیز ازینگونه تفکرات دست می دهد. در دانویج ۹ واقع در ایالت سافوک ۱۰ مجسمه ای از مادر و فرزند نصب کرده اند که مادر به فرزند پنج ساله اش هدیه ای پر از خرد و اندیشه های بزرگ به نام «خرد دانویج» می دهد و این کتاب موجب می شود که فرزند پنج سال پس ازین حادثه در مدرسه مقاله ای بنویسد که گوی سبقت را از کودکان دبستان دیگر بر باید (ج ۱۰ ص ۴۱). در خود مدرسه هم در ووتون کورت ۱۱ نزدیک کاتربوری (که اینک دانشکده علوم دینی برای تعلیم روحانیان آیین هفت جوش شده است) کلیسای پر جلال و شکوهی البته به افتخار این معجزه استاد ساخته اند در شهر اوزاکادر ژاپن معبد پر شکوهی در همان نقطه ای بنا شده که استاد در نوامبر ۱۹۲۹ از تماشای خیمه شب بازی در افکار الهام آمیز عمیق فرو رفت و مسأله جبر و تفویض را به کشف و شهود دریافت (ج ۱۰ ص ۲۳۱). در یونان در میان دشت و دمن واقع بین کاتووزانی ۱۲ و بیسیون ۱۳ زیارتگاه بزرگی ساخته شده است، به یاد کار روز ۲۶

- ۱ - Mommsen (۱۸۱۷ - ۱۹۰۳) مورخ آلمانی که در تاریخ روم تخصص داشت.
 ۲ - Gertrude toynbee - همچنان که ب. م. علامت اختصاری بعد از میلاد مسیح است ب. ت. هم نشان اختصاری بعد از توین بی است. - ۴ Harriet Toynbee - Kensington.
 ۶ - Loreto - ۷ Grote - مورخ و یونان شناس معروف انگلیسی در قرن ۱۹.
 ۸ - Athenaeum - ۹ - Dunwich - ۱۰ - Suffolk - ۱۱ - Wootton Court
 ۱۲ - Kato Vezani - ۱۳ - Vythion

آوریل ۱۹۱۲ که منجی از چشمهای در آن ناحیه آب نوشید و به اسهال مبتلا شد و همین امر باعث معاف شدن او از خدمت نظام و وظیفه گردید. (این چشمه خوشبخت اکنون همان بیماری را که روزی شایع می ساخت درمان می بخشد و مؤمنان برای تیمن و مصوبیت از مرض اسهال از آب آن چشمه می نوشند) . در بیرون خانه شماره ۱۲ وستبورن تریس ۱ در لندن یک تابلو زیبا نصب شده است تا یادآور زمانی باشد که منجی به سخنان حکیمانه عموی بزرگش سروان هنری تونینی که اینک از قدسین است که درباره نحوه نصب دکل و قیراندود کردن کشتی سخنرانی می کرد گوش می داد (ج ۱۰ ص ۲۱۳) و در « آرزو » ۲ در کنار نقاشیهای قدیمی پیرو دلافرانچسکا ۴ نقاشیهای دیگری از منجی نصب شده است که او را در حال مصاحبه با شبان آن کلیسا نشان می دهد که از او در باره « انواع باشلق کشیشان و مفهوم هر یک » پرسشهایی سودمند می کند (ج ۱۰ ص ۲۳۹) . آنجا که منجی در فرات شنا کرده است (ج ۹ ص ۳۸) نیز یک زیارتگاه بزرگی دایر شده که جیب برها و گداها به آنجا هجوم آورده اند . در « یور کشایر » بر جهانگرد غیر کنجکاو هم در کنار ویرانه های سلینکسبی مور ۴ آنجا که در زیر دیوار خرابه های منجی « بافکار دور و دراز فرو رفت و از امواج اصوات بجا مانده از قرون مطالبی شنید » کلیسای با شکوهی ساخته شده است تا یادگار این افکار الهام آمیز منجی باشد که در « ۱۹۳۶ ب . م . » (که برابرست با ۴۷ ب . ت .) به ذهن او راه یافت (ج ۱۰ ص ۶۳۴) .

عده ییشماری ازین زیارتگاههای کوچک و بزرگ همه جای جهان راه ساخته است . زیرا منجی نه تنها از یونس رسول و سن فرانسوا کراویه ۵ بیشتر سفر کرده است ، بلکه همه وقایعی که برای او پیش آمده است حتی حوادث بسیار ناچیز و بی اهمیت را با آب و تاب فراوان نوشته است . تنها نام جاهایی که منجی به آنجاها رفته سه ستون و نیم از فهرست کتابش را اشغال کرده است . اینک لازمست بر هفت مرکز مهم آیین هفت جوش اشاره کنیم و بگوئیم که اکنون دیگر آنها را به نام « هفت منزل » می خوانند . این هفت منزل محلها یی است که به منجی در آنها کشف و شهود و سیروسفر کرده و همچنین الهامها و رؤیاهای الهام آمیز تاریخی دست داده است و این الهامها « از افکاری که مانند برق و صاعقه راه کبیون را روشن ساخت برتر و عالیترست » (ج ۱۰ ص ۱۰۳) . و با این الهامها « ناگهان برای یک لحظه آن وقایع تاریخی قرون اعصار ماضی را آنچنان که واقعا روی داده است به کشف و شهود در برابر چشم آشکارا می بیند . » منزل اول در آکسفورد واقعت (اینک نام آن شهر را آرتولدوپولیس یعنی شهر آرتولد گذاشته اند) که منجی در آنجا در ۱۹۱۱ ب . م . (۲۲ ب . ت .) ملهم شده است . منازل دیگر عبارتند از منزلی در قلعه فارسالوس ۶ که در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۲ منجی در آنجا ملهم شد (و اینک مؤمنان کوه نورد دسته جمعی به آن نقطه می روند) . و منزلی در مونمواسیا ۷ که در ۲۳ آوریل ۱۹۱۲ در حالی که « بزها را در آرامش کامل به چرا برده بود » ملهم شد (ج ۱۰ ص ۱۳۶) اکنون این بزها مثل گاو نر والاغ بسته به آخور خانه ای که مریم عنذرا در بیت لحم در آن زایید عدل

- Westbourne Terrace - ۱
 Arezzo - ۲
 Piero della Francesca - ۳
 St. Francis xavier - ۵
 Slingsby Moor - ۴
 Pharsalus نام شهری در شمال غربی یونان که ژول سزار همین سردار روم در آنجا شکست یافت (۴۸ ق . م .) .
 Monemvasia نام دهی است در جنوب یونان که یکی از قلاع مهم قرون وسطی به شمار می رفته است .

هنرمندان ایتالیایی قرار می‌گیرند. این حال بر روی صخره‌ای در کنار خلیجی درشلی در ۲۴ نوامبر ۱۹۲۹ روی داد. اما بدبختانه با وجود چنین واقعه بزرگی، مردم کافر ماجرای آن ناحیه هنوز به آیین نو نگرانیده‌اند. منزل هفتم که از منازل دیگر مهم‌ترست در ایستگاه راه آهن ویکتوریا در لندن است که به نام منزل هفتم معروفست. در اینجا منجی مهم‌ترین الهام خود را گرفته است. درین واقعه استاد «خویشتن را نه تنها با حوادث گذشته برابر دیده بلکه آنچه بود و آنچه هست و آنچه خواهد بود به معاینه دید و در آن لحظه باریک دریافت که تاریخ آهسته و آرام با جریان نیرومندی از میان او می‌گذرد و همچون رودی به اقیانوس پهناور گذشته می‌ریزد.» (ج. ۱ ص ۱۳۹) اما چه تأسف آورست که منجی «تاریخ دقیق این واقعه را ثبت نکرده است.» چون تاریخ دقیق این واقعه مهم در دست نیست کلیسای آیین هفت جوش تاریخ معینی را برگزیده است تا آن روز را جشن بگیرد و شادی کند. کلیسا آن روز فرخنده مبعث توینبی را ۲۵ دسامبر (که در گذشته عید میلاد مسیح در آن بود) تعیین کرده است.



البته زندگانی منجی خالی از ناکامیها و مصائب هم نبوده است. در روزگار صباوت که در شهر با کینگهام شایر می‌زیست، ایلیس^۱ به قالب عموش یا کت توینبی^۲ حی^۳ از ۱۸۵۵ تا ۱۹۳۲ « زیرا که منجی همواره دردادن این گونه اطلاعات دقیق دربارهٔ خاندان خود آن هم با الفاظ مغلق لاتینی کوشاست) و عمه هلن توینبی «متولد بنام هلن ریگلی^۴ از مردم بوری لنکس^۵» کوشید تا او را درین زمان که هفده ساله بود وسوسه کند و از مقصود باز دارد و اندیشه‌اش را «به راه خطا سوق دهد.» آن عموی پیرسفسطه کننده گفت: «زنم و من به این نتیجه رسیده‌ایم که تو توجه خود را به راههای گوناگون سوق می‌دهی و نصیحت ما به تو آنست که یک موضوع را برگزینی و از این پس نیروی خود را صرف تحقیق در آن رشته کنی.» خوشبختانه به مسیحی‌های جوان «یک الهام آبی رسید که این پند مایه خسران است.» پس به شیطان با نهایت متانت پشت کرد و پشت کار خود را گرفت و رسید بدانجا که رسید. آنگاه باناکامی دیگری روبرو شد و آن اینکه خیانتی از یکی از شاگردان خود دید که «مانند ضربه‌ای شدید» در روح او اثر گذاشت. این شاگرد، جی. ال. «چیزمن»^۶ اسخریوطی است. که در راه «تخصص یافتن در آیین نوگام می‌زد» و به هنگام فرا گرفتن اصولی می‌بایست به نوبه خود آنها را بیاموزد دچار تردید شد و شک در دلش راه یافت اما خوشبختانه استاد لغزش نیافت و همه این اشکالات را پشت سر گذاشت و از «کمراهی فکری بیرون جست» (ج ۱ ص ۳۵). این وقایع اینک در عصر جدید موضوع تابلوهای مذهبی (و دعاها و وعظهای) بسیاری واقع شده است. در سالهای بشارتی^۷ ازینگونه وساوس و امتحانهای خطرناک گذاشته‌است. هیچ گاه ناقدان مسیح و مزاحم او را راحت نگذاشته‌اند. اما او هم در تاریخ نظیری برای آنان یافته است و آنها را «کاتبان و فریسیان^۸» لقب داده است. این امر نباید چندان شگفت

۱ - اشاره است به امتحانی که شیطان از عیسی بعمل آورد. ۲ - Paget toynbee

۳ - و به اصطلاح لاتینی که از توین بی نقل شده است vivebat Helen Wrigley - ۴

۵ - Bury Lancs - ۶ - G. L. Cheesman اسخریوطی اشاره است به یهودای

الخریوطی شاگرد خان مسیح. ۷ - بشارت اصطلاح مسیحیان است برای تبلیغ مسیح و مزوره

به جهان آمدن منجی بجهانیان. ۸ - دو گروه از مردم اسرائیل و پیشوایان مذهبی بودند که با مسیح مخالفت کردند.

باشد، از آن رو که در روز کار تحصیل در دبستان از آینده خود آگاهی داشت. کما این که می گوید «گرچه از بیاله نچشیده بودم» ۱ (ج ۱۰ ص ۲۳۵) و نیز در آن زمان که این سخن را گفته است هنوز به قول خودش مثل «سن فرانسوادسیز» داغ مسیح بر پیکرش نقش بسته بود. (ج ۹ ص ۶۴۴).

بهر حال همه این امور را کرد و غبار قرون و اعصار در میان گرفته است و کسی آنها را دیگر نمی بیند. جز آن سخنان و نامهایی از ناقدان که استاد با فروتنی تام و شکسته نفس کامل در آثار خویش یاد کرده است...

درین جا بی شک فکر تسبیح خوانان و پرستندگان مسیح جدید باز متوجه دوربینی و مآل اندیشی منجی می شود که این مقدار از مطبوعات و ادبیات و فرهنگ دوران پیش از آئین هفت جوش خود را (تاجائی که خود مصححت می دید و مناسب تشخیص می داد) از تهیب آتش نابود کننده در کتاب خود حفظ کرده و نجات بخشیده است. خوانندگان توین بی اینک گاهی (راز سر نادانی) بر استاد خرده می گیرند که چرا این همه از ادبیات باستان و معاصر خویش نقل قول نامربوط کرده است. اینها می پرسند چرا همه این مراجعات دقیق را بی هیچ توضیحی در پاورقی آورده است و فی المثل توضیحی نداده است که «برنز، رابرت ۲ به یک موش، قطعه هفتم ۳ چه معنی می دهد؟ آنکاه مفسران پرویا قرص آثار منجی از کتاب مقدس (مسیحیان) حجت می آورند که «چشمهایی که نمی بینند» بی آنکه مأخذی بدست دهند که این جواب را از کجا گرفته اند. چون این کار کفر محض است. یک لحظه تفکر این گونه خرده گیران نادان را بسر جای خود می نشاند. اینها نمی اندیشند که استاد آنها را برای ما و نسل بعد از ما نوشته است. بلکه برای هزاره ای نوشته است که در آن زمان پیغمبر الوالعزم شده است: تا آن زمان همه ادبیات «کفر آمیز» تباه خواهد شد و فقط همان عباراتی را که در کتاب مقدس جدید آورده شده است خلعت بقا خواهد پوشید همانگونه که بعض عبارات دور از ذهن و مهجور ادبیات در متون مقدس مسیحیان حفظ شده است، طبیعی است که چنین تکه های از ادبیات نابود شده گذشته توضیحاتی لازم دارد که برای ما که هنوز دسترسی با آنها داریم زائد بنظر می رسد. پس جای خرده گیری و عیب جویی ازین همه نقل قولها باید حقیقتاً و سپاسگزار باشیم که استاد اجازه داده است این همه از ادبیات قبل از عصر توین بی در کتاب مقدس که حکم سفینه نوح را دارد حفظ و جاویدان شود. بسیار پرگویی کردم. وقتی نیروی تخیل و تصور اوج گیرد، مقاومت ممکن نیست. بخصوص که سروکار آدمی با چنین کتاب حجیم و جسیم و دریای مواج و بیکران و فکر خشک و متحیر باشد. پس شاید کمی از حدود یک مؤمن معتقد به توین بی بنی یا فراتر گذاشته باشم.

اما آنچه در میان کیومدها آورده ام از خود استادست و می تواند گواهی صادق بر صحت گفتار من باشد. آیا هیچ نویسنده دیگری هر قدر هم پیامش اسرار آمیز و پر کنایه و دینی باشد، اینقدر تحمل رنج و زحمت کرده است که جزئیات زندگی خود را که بنظر خودش مهم می رسیده است بخورد خواننده بدهد و خویشتن را مانند مبعوث خدا جلوه گر

۱ - اشاره است به دعای مسیح در شبی که او را گرفتند و فردایش او را مصلوب ساختند و به عقیده مسیحیان مسیح در حال دعا به خدا که پدرش باشد گفت «این پیاله را از من بگذران» یعنی مرگ را نصیب من کن (ر.وع شود به مرقس ۱۴ - ۸۱) ۲ - Robert Burns شاعر قرن دهم انگلیس. ۳ - اصل عبارت انگلیسی که در فهرست کتاب توین بی آمده چنین است.

سازد و علائم بسیاری برای اثبات این حقیقت به دست دهد و خود را مثل جلوه گاه پایان یک دوره از تمدن، و قانون گزار و پیغمبر تمدنی و مبدأ عصری جدید نمودار کند؟ آیا هیچ محقق مسیحی دیگری جز او اینقدر جزئیات حوادث مسیحیت را با جزئیات زندگانی خود به منظور به دست دادن وجه تشابه بین آنها بیان و تطبیق کرده است؟ اگر این نتایج را بی اقامه دلایل و شواهد به دست داده بودیم خواننده حق داشت درحقیقت آن تردید نکند. حتی دعوی حضرت محمد [ص] که خویشتن را خاتم الانبیا خواند درقبال دعوی خودخواهی مفرط او ناچیزست. اما به نظر توینبی حضرت محمد [ص] «پیغمبری بود که توفیق نمایان درخشانی حاصل نکرد» زیرا به زعم او اسلام فقط از چین تا نیجریه و از اندونزی تا اسپانیا را مسخر ساخت، اما توینبی مسیحی جهان بسیار پهناور ترست.

بهرست ازین جزئیات صرف نظر کنیم. تنها محتویات آثار توینبی نظر مراجلب نمی کند. برای من اهمیت ندارد که توینبی کتاب عادی بی اهمیت را در کتابخانه باشگاه آنتیوم واقع درخانه شماره ۴۵ ویمبروک اسکوردرتابستان ۱۹۰۷ خوانده باشد یا در سپتامبر ۱۹۵۲ من به فایدهت کتاب او و به اصول کلی فلسفی که در آن مستتر است علاقمندم. من دریافتیم که مطالب کتاب او نه تنها عاری از حقیقت می باشد و ازواشتباه محض است بلکه (این نکته را با بیطرفی و خالی از هرگونه شائبه احساسات شخصی می گویم) تنفر انگیزست. زیرا توینبی نه تنها جلد می کند و برهان کذب می آورد و از خود جمود فکری نشان می دهد بلکه آنها را «علمی» و «تجربی» هم لقب می نهد. نه تنها سخنانی مرموز و عرفان آمیز بخورد خواننده می دهد، بلکه می خواهد اراده ما را مقهور کند تا با آغوش باز شکست خود را بپذیریم و با دیده پر انتظار سر راه نابودی خویش بنشینیم. آنهم نه بخاطر پشتیبانی از تمدنی که ما را نابود و تباہ خواهد ساخت بلکه برای آنکه دلش شور احساسات مازوخیستی^۱ شکست را دارد. اگر برای هیتلر یا استالین تصور نابودی غرب خواب خوش و لذت بخشی بود و دست کم خیال خام غارت کردن جهان غرب را در سر می پروراندند و به ثروتهای حاصل ازین راه خوشدل بودند، توینبی این دلخوشی را هم ندارد و باز هم از فاتح و تباہ کننده جهان غرب پشتیبانی می کند. او فقط گرسنه روحی شکست ماست. برای او فرق نمی کند فاتح این باشد یا آن. هیتلر جهان غرب را به نابودی بکشاند یا کمونیسم جهانی آن را بیلعد. همین قدر چنین غلبه های پیش بینی او را جامه عمل ببوشاند و به حقیقت برساند و به نحوی از انحا راه را برای رواج آیین نو توینبی هموار کند کافیت. البته این عقیده وی جز اعتقاد پوچ چیزی دیگر نیست. زیرا از کجا که این شکست غرب مایه رواج آیین نو او شود بدلیل آنکه بسیاری هم برین پایه ادعاهایی نظیر ادعای توینبی می کنند. مثلاً در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۱ یک امریکایی که سابقاً مارکسیست بوده است به نام جیمز بورنهام^۲ که همه عهد عتیق توینبی را بلیع کرده بود اعلام کرد که «تمدن غرب به مرحله ای رسیده است که مستلزم ایجاد یک امپراتوری جهانیست» و از دولت امریکا درخواست کرد که سلاح برگیرد و از فرصت برای نابود ساختن روسیه «حتی در صورت لزوم به آغاز کردن جنگ جهانی سوم» استفاده کند. این جاه طلبی هم دست کمی از جاه طلبی هیتلر نداشت. به راستی اگر از نزدیک و بادقت بیشتری به سیاست پیشنهادی آقای بورنهام بنگریم ملاحظه می کنیم که بسیار

۱ - مازوخیسم در روانشناسی ضد سادیسیم است. همان طور که شخص سادیسیم از مردم

آزاری لذت می برد، مازوخیست از تحمل رنج و ضربات و لطافات محفوظ می شود.

شبیبه به سیاست هیتلرست .

زیرا وی می گفت که ارزش متفقین اروپائی کشورهای متحد امریکارا نباید بامعیار دلبستگی آنها به اصول آزادی و دموکراسی تعیین کرد، بلکه باید با میزان تنفر آنها از کمونیسم سنجید . در نتیجه او منکر وجود همه رهبران و پیشوایان کشورهای متفق امریکا شد به جز ژنرال فرانکو و ژنرال چیان کایشک و ژنرال دکل و پاپ اعظم ساکرامیزان فضیلت و تقوی این باشد پس راستی باید تأسف خورد که هیتلر را به جای نگذاشتیم و به حق جای او خالیست . زیرا هیتلر بی شک و شایبه و با کمال ارادت و حسن عقیدت ضد کمونیست بود و وجود او برای تقویت نیروی سپاهیان بی بند و بار آقای بورنهام درین جهاد مقدس که او پیشهاد کرده بسیار ضرور است .

باید دانست در صورتی که چنین جهادی آغاز شود این سه ژنرال و پاپ اعظم در مقابل قشون سرخ نیروی ناچیزی را تشکیل خواهند داد و این جنگ بی شک به غلبه نیروهای کمونیسم منتهی خواهد شد . پس آقای بورنهام در واقع نقشه نابودی اروپا را طرح کرده و بی هیچ ترس و لرز آماده روبرو شدن با چنین واقعه ایست زیرا تنها نکته مورد علاقه او ایجاد یک امپراتوری جهانی است و کاری به جزئیات آن ندارد .

مسیحیت به امپراطوری دنیوی روم احتیاج داشت . حالا چه فرق می کرد که امپراتور اکوست باشد یا نرون یا الاکابالوس^۱ یا دیوکلسین؟ شاید پس از گذشت سه قرن برای آیین نو هم مروج دلسوزی مثل کنستانتین ظهور کند .

پس توین بی هنوز هم متحد هرفاتی است که غرب را نابود سازد. و همین امر به نظر من اساس تناقضی است که بعضی از ناقدان در آثار توین بی ملاحظه می کنند و آنچه گفتم توجیه این تناقضات است . زیرا با آنکه توین بی همواره خود را یک شخصیت « نجیب » و « زایری » معرفی می کند که فقط در پی ایجاد تفاهم بین مردم جهانست، در واقع تاریخ او اصولاً با دو دمانها و جنگها و شکستها سروکار دارد . او به هنر و دانش و بازرگانی و صنعت و سازمان اداری و مالی علاقه ای ندارد . اندیشه او بیشتر خواهان آنست که با جنگ و هراس و حرکت سربازان و لشکر کشی و سقوط امپراتوریهها و بنیان گذاری تخت و تاج جباران و ستمگران سرگرم باشد . یکی از ناقدان می گوید : « تا این حد سرگرم شدن با مظاهر شدت عمل و شکنجه و جنگ در شخصی مانند توین بی که آشکارا خود را خواهان صلح و بشریت معرفی می کند در حکم معماست . اما خوب بختانه فریود یعنی « آمیوالانس ۲ » را به ما موخته است . پس در حقیقت توجیه این تناقض آسانست . او نیز مانند بسیاری از روشنفکران تناقض روانی دارد به نظر می رسد که توین بی مسحور نیروی وحشیانه و آرزومند تسلیم در برابر آنست و از آنجا که خوشتن را با تاریخ جهان یکی می پندارد (چنانکه گفته است « تاریخ آهسته و آرام با جریان نیرومندی از میان او می گذرد ») می خواهد که همه جهان مقهور آن نیرو شود.

□□□

به عقیده من چنین است فلسفه توین بی . این اندیشه تسلیم و شکست مسیحایی است . توین بی از تمدن غرب متنفرست زیرا که این تمدن اساساً آزاد بخواه و عقلایی است . توین بی چون از آن تنفر دارد می خواهد آن را نابود و تباہ ببیند و هیچ برای او اهمیتی ندارد که

۱ - Elagabalus امپراتور روم (۲۱۸-۲۲۲ میلادی)

۲ - Ambivalence یعنی مجذوب بودن و در آن واحد نفرت داشتن از چیزی یا کسی . چیزی یا شخصی یا عملی که مطبوع و در عین حال منفور باشد .

نابود کننده چه کس باشد، بر ویرانه‌های آن، تصور به وجود آمدن تمدن یا بهتر بگوییم آیین جدیدی رami کند که جامعه جدید بر آن مبتنی است. جامعه جدید تا آنجا که به تصور می‌کنند باید همان جامعه پرهراس و در هفت خوان نابودی و تباهی گذشته ۱۹۸۴ باشد و مذهب آن آیین هفت جوش که خود وی پیامبر آنست، اوبه وجود آمدن چنین جامعه‌ای را امیدی بزرگ برای غرب می‌نامد! آیا باز هم جای شکفتی است که بزرگترین ناقدان آثارش این راه کفر گفتن به تمدن غرب، خوانده اند؟

هیچ دلیلی نمی‌بینم که ما دست بسته بنشینیم و منتظر فرا رسیدن سرنوشت محتوم مرگ تمدن غرب باشیم. البته در قدرت غرب تنزل نسبی روی داده است تزللی که معلول موفقیت‌های فنی اروپای غربی است در قبال مجهز کردن و آماده ساختن نواحی بسیار پهناور جهان که اینک مردم این نواحی از آنها جلو افتاده‌اند و آنها را تحت الشعاع قرار داده‌اند، اکنون نمی‌توان تصور کرد که دامنه تسلط اروپای غربی یعنی بریتانیا و فرانسه و هلند و بلژیک و ایتالیا به وسعت سابق برسد اما کیست که تصور کند «فرمانروایی» از اصول مثبت تمدن است؟ این تنزل به صورت نسبی است و نه مطلق. اگر تصور کنیم که مریدی در عین تندستی و نیرو بواسطه آنکه از مرد نیرومند و غول پیکر دیگری ضعیف تر و ناتوان ترست بیمار خوانده می‌شود عین اشتباه و کوتاه نظری است. ازین گذشته اگر اروپای غربی امروز را با اروپای غربی ۱۹۳۰ - ۱۹۳۹ که آلمان و ایتالیا هر دو در قبضه فاشیسم بودند مقایسه کنیم می‌بینیم که اروپای غربی نیرومندترست. زیرا که این دو کشور بار دیگر بسوی آزادی باز گشته‌اند و از علمداران پروپاقرص آن هستند. در سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۳۹ اروپای غربی گرفتار «تناقضات سرمایه داری» بود و هیتلر و استالین هر دو دندان برای استثمار آن تیز کرده بودند. امروز آن تناقضات جهانی از میان رفته است و به راستی هیچ بیم جدی و واقعی از انقلاب در میان نیست. اوضاع کاملاً برگشته است. در کشورهای کمونیستی است که تناقضات کمونیستی بروز کرده است و آنها را انقلاب ضد کمونیستی تهدید می‌کند. این روشنفکران لهستان و مجارستان و روسیه هستند که همه مسایل لاینحل اجتماعی خود را می‌خواهند با کلید «سرمایه داری اجتماعی» غرب حل کنند. در چنین اوضاع و احوالی سخن از تنزل نسبی قدرت غرب نگفتن بلکه نسبت بیعاری تمدن به آن دادن پاوه گوئیست.

آنان که به تاریخ می‌نگرند تا از آن درس بیاموزند باید بهر دو جانب مسأله نگاه کنند: آنگاه خواهند دید که غرب پیش ازین زمان «تنزل» کرده است. مثلاً در آغاز قرن شانزدهم مسیحیت خویشتن را در آستانه سقوط دید و بوضعی دچار شد که باید نظیر آن را در روزگار سقوط امپراتوری روم غربی سراغ کرد. شهرهای مسیحی نشین آسیا و شمال آفریقا از مدت‌ها پیش ازین زمان از دست رفته بود و اینک ترکان به قلب اروپا راه یافته بودند. جزایر مسیحی نشین مدیترانه و شهرهای مسیحی نشین بلگراد و بوداپست همه به دست دشمن افتاده بود در آن زمان همه می‌پرسیدند آیا ممکنست به این ترکانازی پایان داده شود؟ منجی حقیقی اروپا صوفی ایران^۱ بود که ترکان را در مرزهای آسیای شان سرگرم کرد و مجالی به پرداختن بکار اروپا به آنان نداد. آنگاه بر همه این مصائب انشعاب کلیسایی یعنی جنبش اصلاح طلبی پرستان افزوده شد. عجب نیست که توین بی آن دوره یعنی پاپ کلمان هفتم هم به گمان این که روزگار پیش بینی شده در کتاب مکاشفه فرارسیده است و یابان کار جهان نزدیکست به میکلائز دستور داد تا بر دیوار نماز خانه سیستین مجلس روز رستاخیز را بکشد. اما اینک

که به دورنمای آن عصر می‌نگریم اوضاع واحوال و طرز تفکر این گونه مردم آن زمان یعنی آغاز قرن شانزدهم نظر ما را چندان جلب نمی‌کند، بلکه این قرن را آغاز عظمت و بزرگی اروپا می‌دانیم. حتی به نظر تویینی که عظمت اروپا را عین انحطاط و تنزل آن تصور می‌کند، قرن شانزدهم آغاز مرحله‌ایست نه پایان آن.

در قرن هفدهم هم بعضی بدبینان گمان بردند که جهان به پایان رسیده‌است. آنان می‌گفتند که طبیعت به پز مردگی و خفقان می‌گراید و مشتاقانه منتظر فرارسیدن روز بازار هزارهٔ ۱ پیش‌بینی شده رامی‌کشیدند و بد بینانی مانند سرتامس براون^۲ تکرار می‌کردند که «دیگر زمان جاه طلبی و خوابهای طلایی گذشته و روز کار ترقی و اوج عظمت جهان سپری شده است» و دست بردست می‌گذاشتند و خود را تسلیم سر نوشتی که به تصور خودشان در انتظار آنها بود می‌کردند. با وجود این، این دوران عصر ظهور بیکن‌ها و دکارت‌ها و آغاز کشفیات علمی بود که تمدن را توانگر ساخت و زندگی مردم را رونق بخشید.

پس بهترست دیگر به آنان که از زوال و تباهی غرب سخن می‌گویند گوش ندهیم. این سخن بطور نسبی حقیقت دارد نه بطور مطلق.

جداول تاریخی تویینی دارای همان ارزش و اعتباریست که جداول تاریخی اسقف اعظم اش^۳ داشت. اما در بارهٔ مسیحا و عصر مشتع با هزارهٔ او باید هیچ نیندیشیم و بدانیم این مثل لولویی است که کودکان را از آن می‌ترسانند. اگر وضع سیاسی که برای سال ۱۹۸۴ پیش‌بینی شده‌است و «آئین هفت جوش» تنها از مغفان این پیغمبرست، و به نظر او اینها تنها یاداش تسلیم و رضای ماست در برابر آن سر نوشت محتوم، که ایشان بطور «علمی» از فرارسیدن آن خبر داده‌اند. بهترست این یونس را از کشتی به کام ماهی بیندازیم و در برابر این گونه افکار یأس آور مقاومت کنیم. به قول یکی از دانایان و راهیان روزگار مقاومت ناپذیر غالباً به چیزی می‌گویند که در برابر آن مقاومتی نشده باشد.

ترجمهٔ مسعود رجب نیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱- مقصود از هزاره Millenium است هزاره مذکور در مکاشفات یوحناست که بنا به عقیدهٔ بعضی عیسویان سال سلطنت مسیح در سراسر دنیا است و این لغت مجازاً به معنی دوران فرخنده و شادی و خرمی و روزگار است که عدل سراسر جهان را فر گرفته و از مفاسد و بلاها اثری نمانده باشد.

۲- Sir Thomas Browne از پزشکان و نویسندگان قرن هفدهم انگلستان که مسیحی عارف و در آن واحد شکاکی بوده‌است و افکار مبهم و تاریک خود را در کتابهایی که معروف تر از همه «مذهب طیب» است بیان کرده‌است.

۳- Archbishop Ussher کشیش و محقق ایرلندی که جداولی از سنوآت مربوط به کتاب مقدس ترتیب داده است.